میکنند بر جمیع آن کسانیکه همراه ما باشند از اصحاب ما بعد از ان میگویند بدرستیکه دانسته‌ایم
یا رسول بعد آمدن تو برای دیدن خادم خود و اگر حق تعالی اراده نمیکرد که فضیلت او را ظاهر
سازد بر ملائکه خود و برانهائیکه میشنوند حرف او را از ملائکه دیگر هر آینه سوال نمی نمودم از او و امتثال
حکم الهی و بجا آوردن آن واجب است بعد از ان سوال میکنند که کیست خدای تو و چیست دین تو
و کیست پیغمبر تو و کیست امام تو و چیست قبله تو و کیستند برادران تو پس میگوید مؤمن که الله
پروردگار منست و محمد صلعم رسول منست و علی مرتضی که وصی اوست امام من است و کعبه
قبله منست و مؤمنانیکه دوست میدارند محمد و علی را و دوستان ایشان را و دشمن میدارند
دشمنان ایشان را برادران من اند گواهی میدهم برانیکه نیست معبود بحق مگر جناب او تعالی
در حالتیکه واحد است و نیست شریک برای او و گواهی میدهم برانیکه محمد بنده او و فرستاده
اوست و برانیکه برادر او علی ع دوست خداست و برانیکه انهائیکه [illegible] کرده است انها آنحضرت
برای امامت از بهترین عترت خود و خلیفه‌های او شده اما ما‌اند پس میگویند نکیر و منکر بر این اعتقادات
زنده ماندی و برین اعتقادات مردی و بر این اعتقادات مبعوث خواهی شد ان شاء الله تعالی
و همیشه خواهی بود با ائمه معصومین که دوست و رستی آنها را در بهشت بعد از آن حضرت امام حسن
عسکری ع میفرمایند که فرموده رسول خدا اگر باشد آن مؤمنی که دشمن باشد دوستان مرا و دوست
داشته باشد دشمنان مرا و برای سرور دشمنان بالقاب ما خنده میکرده باشند پس هرگاه خواهد آمد
ملک الموت برای قبض روح آن ممثل خواهد گردانید حق تعالی آنهایی که او آنها را معبود خود میدانست
در حالتیکه با نواع عذاب آنها معذب باشند بحیثیکه قریب آنست که آن دشمن خدا بسبب

و بدین عذاب آنها هلاک شود و همیشه میرسیده باشد بسوی او از گرمی عذاب آنها خدایکه
نباشد برای آن فاجر طاقت آن پس میگوید ملک الموت که ای فاجر کافر ترک
نمودی دوستان خدا را برای دشمنان او پس مرا که امروز ترا هیچ نفع از دشمنان
خدا نمیتواند رسید بعد از آن وارد میشود بر او از عذاب چیزیکه اگر کمتر آن عذاب
کرده شود بر اهل دنیا هر آینه هلاک میکرد ایشان را پس هر گاه خوابانیده شود آن
فاجر در قبر خود خواهد دید دری از بهشت که مفتوح شده است بسوی قبر او
و خواهش شدید از آن و از خوبیهای بهشت را پس میگویند او را منکر و نکیر که بنگر بسوی
چیزیکه از آن محروم شدی بعد از آن گشاده میشود در قبر او دری از جهنم که
داخل میشود بر آن فاجر از آن در عذاب آتش جهنم پس میگوید آن فاجر پروردگارا
قایم مکردان قیامت را قایم مکردان قیامت را پروردگارا بتصدیق جناب ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین کافه غلامان و کنیزان اهلبیت را از عقبه موت
و سایر عقبات که برای هر کدام در پیش است بسلامت بگذران و از آتش جهنم آزاد
گردان و در بهشت عنبر سرشت در جوار جناب سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین ساکن گردان فَاِنَّکَ جَوادٌ کَریمٌ وَرَؤُفٌ
وَرَحیمٌ موعظه مشتمله اثبات عصمت ملائکه و اثبات اینکه ابلیس از جن بود و نه از ملائکه
مجملی از احوال هاروت و ماروت و بیان فضیلت انبیاء و جناب ائمه معصومین بر
ملائکه و مجملی از بیان حقیقه شکر و بکبیر سعه فواید دیگر که نوزدهم سنه ۱۲۰۱ خوانده شد

شده هرگاه بعضی از احوال ملائکه در جمعه گذشته بمنصه ظهور رسید لهذا امروز به تتمه

آن می پردازد و پس باید دانست که اجماع علمای امامیه برین منعقد شده که جمیع ملائکه از

جمیع گناهان صغیره و کبیره معصومند چنانچه باین اجماع مولانا مجلسی تصریح نموده ابن

بابویه در اعتقادات خود گفته که اعتقاد ما در باب انبیا و اوصیا و ملائکه این است

که ایشان از گناهان صغیره و کبیره معصومند و هر که برخلاف این قائل باشد پس جاهل

است بشان ایشان کافر است و هم دلالت میکند بر آن آیات و حدیث بسیار

جناب حق سبحانه و تعالی در سوره نحل میفرماید وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ

وَمَا فِي الْاَرْضِ مِنْ دَآبَّةٍ وَالْمَلٰئِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ

يَخَافُوْنَ رَبَّهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُوْنَ مَا يُؤْمَرُوْنَ

یعنی برای خدا تعالی سجده میکند آنچه که در زمین و آسمان است از دواب و ملائکه

حق تعالی از عبادت و فرمانبرداری او گردنکشی نمی نمایند و پروردگار خود را میترسند

و آنچه که حق تعالی میفرماید انرا بجا می آرند و در سوره تحریم میفرماید عَلَيْهَا مَلٰئِكَةٌ

غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّا يَعْصُوْنَ اللّٰهَ مَا اَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُوْنَ مَا يُؤْمَرُوْنَ

یعنی بر سر جهنم ملائکه در کمال غلظت و شدت طبع موکلند نافرمانی حق تعالی نمیکنند و بجا

می آرند آنچه را که حق تعالی بآن امر نموده در کتاب عیون اخبار الرضا از امام حسن عسکری

علیه السلام از آبای بزرگوار ایشان از جناب امیر المومنین ع منقولست که جناب امیر المؤمنین ع

فرمودند که حق تعالی از میان خلق خود برگزید انبیا و احباب ع اهلبیت سید المرسلین و ملائکه

منقرین را چونکه پیدا است که از ایشان امری سرزد نخواهد شد که از مرتبه عصمت
و ولایت ایشان را بیرون برد و مستحق عذاب حق تعالی سازد پس زیاده و بسیار
که راوی حدیث اند عرض نمودند که پس چه میفرمایند در حدیثیکه شما روایت
نموده اید که هرگاه جناب سید المرسلین ص نص نمود و تصریح نمود بر امامت علی بن
ابیطالب علیه السلام حق تعالی ولایت آنحضرت را بر بسیاری از گروه ملائکه
عرض نمود و آن ملائکه اباکردند پس حق تعالی آنها را مسخ گردانید بصورت خرچنگها
پس جناب معصوم ص فرمودند که پناه میبریم بخدا ازین دروغگویان که افترا میکنند
بر ملائکه رسولان خدا اند پس حال ایشان مثل حال سایر انبیا و رسل است
آیا تجویز میکنی که از انبیا کفر صادر شود گفتم نه پس فرمودند که حال ملائکه هم چنین باشد
بدرستیکه شان ملائکه عظیم است و قدر ایشان بزرگ پوشیده نماند که درین مقام
سه اشکال میشود یکی آنکه قول حق تعالی حکایة عن الملائکة اتجعل فیها
من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس
لک دلالت میکند بر اینکه از ملائکه گناه صادر میشود چه این قول متضمن غیبت و ذکر معایب
خلیفه خداست و تزکیه نفس خود است و انکار است بر فعل حق تعالی و مؤید اینست در
حدیثیکه در کتاب علل الشرایع ابی حمزه ثمالی منقولست که گفت عرض نمودم بخدمت
صادق ع که چرا طواف هفت شوط مقرر گردید حضرت فرمودند که بجهت اینکه حق تع
وقتیکه بملائکه گفت که انی جاعل فی الارض خلیفة ملائکه گفتند اتجعل

فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك و
نقدس لك پس حق تعالی در جواب ایشان گفت انی اعلم ما لا تعلمون
و نور قدرت حق تعالی از ایشان پوشیده گردید تا هفت هزار سال پس ملائکه پناه
بعرش خدا آوردند و هفت هزار سال در عرش ماندند پس حق تعالی توبه ایشان را
قبول گردانید و برای ایشان بیت المعمور بالای آسمان چهارم خلق کرد تا از امر حج
و مشابه گردانند و محاذی آن بیت حرام برای اهل زمین وضع نمود پس از انجاست
که طواف هفت شوط واجب گردید بعوض هر یک هزار سال یک شوط و جواب آنست
که قول ملائکه اتجعل بر سبیل استفسار است از حکمت و مصلحتی که حق تعالی را در خلق آدم
و خلیفه گردانیدن او بوده نه بر سبیل اعتراض و غیبت عبارت از اظهار معایب است
و همچنین تزکیه عبارت از اظهار مناقب نفس و چونکه حق تعالی عالم السر و الخفیات است
اظهار معنی ندارد و اما قول معصوم ع که مشعر بر صدور ذنب است از ملائکه پس بنظر قول
حق سبحانه و تعالی است وعصی آدم ربه فغوی ثم اجتباه
ربه فتاب علیه و هدی یعنی گناه کرد آدم پروردگار خود را
پس گمراه گردید پس حق تعالی او را برگزید و توبه او را قبول کرد و هدایت نمود
پس مراد این باشد که اولی آن بود که نظر بوجوب مصلحت در افعال حق تعالی
بر سبیل استفسار هم ملائکه اتجعل نگفتندی پس ترک اولی که از ایشان بوقوع
آید از آن توبه نمودند فان حسنات الابرار سیئات المقربین

وحق تعالی توبه ایشان را قبول فرمود دو اشکال دویم اینکه بمقتضای قول سبحانه و تعالی
وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِکَةِ اسْجُدُوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلِیسَ اَبٰی
وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ
باید ابلیس با وجود بودن او از جمله ملائکه کافر باشند و اشکال سیوم اینکه هاروت
و ماروت با وجود بودن شان از ملائکه بر سر زمین که فرود آمدند خطاها از ایشان
صادر گردید و در جواب این دو اشکال کافیست حدیثیکه در عیون اخبار الرضا ع
منقول است که زبان دو سیار گفتند که ما عرض نمودیم بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام
که قومی نزدیک ما هستند که زعم میکنند که حق تعالی اختیار نمود از میان ملائکه هاروت
و ماروت را برای نازل گردانیدن بزمین و قتی که بنی آدم معصیت را از حد گذرانیدند
پس هردو ملک چون بدین فرود آمدند بازنی زنا کردند و شرب خمر نمودند و قتل
نفس بغیر حق کردند و جادوگران سحر از ایشان آموختند و الله تعالی ایشان را در
بابل معذب میسازد و آن زن را مسخ نمود و کوکبی که معروف بزهره است
چون زنست که مسخ شده پس جناب امام علیه السلام فرمودند که معاذ الله
بدرستیکه ملائکه خدا معصوم میباشند و محفوظ اند از کفر و سائر بدیها جناب
حق سبحانه تعالی میفرماید لَا یَعْصُونَ اللّٰهَ مَا اَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ
مَا یُؤْمَرُونَ یعنی معصیت و نافرمانبرداری جناب باری نمیکنند و بجای آرند
بانچه که الله تعالی بان امر میکند و هم میفرماید وَلَهُ مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَ

وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ يعني من الملائكة لَا يَسْتَكْبِرُونَ

عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

لَا يَفْتُرُونَ يعني براى خداست آنچه كه در آسمان و زمين است وملائكه از

عبادت او استكبار نميكنند وايشان را ماندگى وسستى از عبادت عارض نميشود

وهم ميفرمايد در حق ملائكه بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ

وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ

يعني ملائكه بندگان خداانند گرامى داشته شده وبر الله تعالى پيشى نميگيرند در سخن گفتن

وبامر او عمل ميكنند وحق تعالى ميداند آنچه كه در ظاهر وباطن ايشانست وملائكه شفاعت

كسى نميكنند مگر اينكه الله تعالى اجازت شفاعت در باب او داده باشد وآنها

از خوف حق تعالى بسيار خائف وترسان ميباشند بعد از آن جناب معصوم ع

فرمودند اگر بالفرض آنچه كه اينها ميگويند كه حق تعالى هر دو فرشته را از زمين فرستاده

رست باشد پس بايد آنها از خلفاى حق تعالى باشند وحال آنها مثل حال انبيا واوصيا

عليهم السلام باشد ويا تجويز ميتوان نمود كه از امثال انبيا واوصيا زنا وشرب خمر

بعمل آيد وهم فرمودند كه آيا ميدانيد حق تعالى گاهى روى زمين را از انبيا واوصيا

كه از بنى آدم باشند خالى نگذاشته چنانچه دلالت ميكند بران قول حق تعالى

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى

پس معلوم شد که فرشته گاهی بطرف زمین بتقریب امامت وحکومت نیامده بلکه هرگاه که آمده
بتقریب رسالت بطرف پیغمبران آمده پس فرستادن حق تعالی هاروت و ماروت را بطرف
زمین وجهی نداشته باشد پس مردود اوی گشته که پس بنا بر ابلیس از فرشتگان نباشد حضرت فرمودند
بلی از فرشتگان نبود بلکه از جن بود آیا نشنیدی قول حق تعالی را وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ
اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْٓا اِلَّآ اِبْلِيْسَ وَكَانَ مِنَ الْجِنِّ پس جناب الله تعالی خبر داد که او
از جن است و از حال جن حق تعالی خبر داده جائیکه فرموده وَالْجَآنَّ خَلَقْنٰهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ
نَّارِ السَّمُوْمِ و مؤید این حدیث است در باب نبودن ابلیس از جنس ملائکه احادیث بسیار از آنجمله
حدیثی است که بسند صحیح از جناب صادق علیه السلام منقول است که آنحضرت در جواب
سوال جمیل بن دراج فرمودند که ملائکه گمان میکردند که ابلیس از ایشانست و خدا میدانست
که از ایشان نیست پس [illegible] بسجدهٔ آدم نمود از و صادر شد آنچه صادر شد و آنچه که بسند
دیگر منقول است که جمیل بن دراج از آنحضرت پرسید که ابلیس از ملائکه بود یا متولی چیزی
از امور آسمان بود فرمود که از ملائکه نبود و ملائکه گمان میکردند که از ایشانست و خدا میدانست
که از ایشان نیست پس من از طیار نقل کردم آنچه از آنحضرت شنیده بودم پس طیار انکار کرد
و گفت که ابلیس چگونه از ملائکه نباشد و حال اینکه قول حق تعالی وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ
اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْٓا اِلَّآ اِبْلِيْسَ برخلاف دلالت دارد پس و پیش آنحضرت
آمد در حالتیکه من حاضر بودم پس گفت که فدای تو شوم آیا میتواند شد که در خطاب
يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا منافق داخل باشند حضرت فرمودند آری هرکه بدعوت ظاهری

اقرار نموده باشد از اهل ضلالت و منافقین جمیع در این خطاب داخل اند پس از اینجا واضح
گردید که قول بعدم بودن ابلیس از جنس ملائکه چنانچه مذهب شیخ مفید است حق است و قول
شیخ ابوجعفر طوسی که بخلاف این است چنانچه مولانا طبرسی بآن در مجمع البیان تصریح نموده
ضعیف است و مرجوح و از ظاهر کلام شیخ مفید که مولانا در تفسیر خود نقل نموده چنانچه در یافت
میشود که بر مختار خود دعوای اتفاق امامیه کرده و الله یعلم بالصواب و هم از آنجمله آنچه
که مقام مقتضی ذکر و بیان آنست تحقیق مسئله فضیلت انبیاست بر ملائکه پس باید دانست که
شیخ صدوق در اعتقادیه خود گفته که اعتقاد ما در باب انبیا و رسل و حجتهای خدا علیهم
السلام اینست که از ملائکه افضل اند و محقق طوسی در تجرید گفته که نبی ما و سائر انبیا از جمیع ملائکه
افضل اند و ابن ابی الحدید معتزلی گفته که مذهب اصحاب ما اینست که نوع ملائکه بهتر است از نوع
بشر و ملائکه مقربین افضل اند از انبیا و انبیا افضل اند از ملائکه غیر مقربین و بعضی که نسبت میدهند
بطرف معتزله اینکه ادنای ملک آسمانی بهتر است از جناب سید المرسلین صلعم غلط است و از
جمله صحت عارسیست و اهل حدیث و اشاعره را مذهب آنست که انبیا بهتر اند از ملائکه و شیعه
قائل شده اند باینکه انبیا و اوصیا افضل اند از جمیع ملائکه و بعضی از شیعیان قائل اند
باینکه مؤمنین فضیلت دارند بر ملائکه انتهی محصل کلامه پس بشهادت مخالف و موافق ظاهر
میشود که جمهور علمای شیعه بتفضیل انبیا بلکه اوصیا بر جمیع ملائکه قائل باشند و شکی نیست
در اینکه این قول بحسب شواهد عقل و نقل سزاوار آنست که مذهب شیعه باشد اما عقل پس
بجهت اینکه حق تعالی در بشر امور چند آفریده از شهوات و هواها و قوت غضبیه

و امتثال آن که منع میکند از امتثال اوامر و نواهی حق تعالی و فرمانبرداری پس کسی
با وجود این قهر و غلبه بر موانع قوت عقلیه نموده و مشقت بر خود اختیار نموده
امتثال و فرمانبرداری نماید شک نیست که او افضل است از کسی که در او این موانع
نباشد اما نقل پس بسیار است از آنجمله قول حق سبحانه و تعالی است وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ
لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً اِلی آخِرِ الْقِصَّةِ
زیرا که دلالت میکند بر اینکه خلافت زمین که بآدم حق تعالی عطا نموده فوق منصب ملائکه
است و الا تمنی ملائکه آن را بقول خود وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وجهی نداشته باشد
و هم بجهت اینکه از تضاعیف این آیات مستفاد میشود که آدم عالم تر بود از ملائکه و شک
نیست که بمقتضای قول حق تعالی یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ
لَا یَعْلَمُوْنَ عالم افضل است از غیر عالم و هم بجهة اینکه حق تعالی امر نمود ملائکه را
بسجود آدم و تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است عقلا و ابن ابی الحدید
بر این وجه اشکال نموده باینکه بنابرین لازم می آید که حضرت یوسف افضل باشد از
یعقوب چه یعقوب وقتیکه در مصر با او ملاقات کرد بمقتضای قول حق تعالی
وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا او را سجده نمود و جواب این است که سجده هر گاه
از جهة تعظیم و تکریم باشد بدون فضیلت مسجود له متصور نمیشود پس اگر بادله قطعیه
ثابت شود که سجده یعقوب برای یوسف از همین حیثیت میشود پس اگر بادله قطعیه ثابت
شود که سجده برای یوسف بر یعقوب برای یوسف از همین حیثیت میشود پس اگر بادله

قطعیه ثابت شود که سجده برای یوسف بر یعقوب نموده خواهد شد چه جناب
سید المرسلین صلی الله علیه و آله افضل‌اند از جمیع انبیا که از انجمله حضرت ابراهیم
و اسمعیل و آدم که اجداد آنحضرت اند باشند پس باکی نیست در اینکه حضرت یوسف
افضل باشد از یعقوب و الا گفته خواهد شد که احتمال دارد که سجده تعظیمی نباشد
بخلاف سجده ملائکه برای آدم چه قول ابلیس قَالَ اَرَاَیْتَکَ هٰذَا الَّذِی
کَرَّمْتَ عَلَیَّ صریحست در اینکه سجده تکریمی بود و از انجمله است قول النبی
صلی الله علیه و آله که فرمودند که من بهترم از جبرئیل میکائیل اسرافیل علیهم
السلام و از جمیع ملائکه مقربین و من بهترین خلق خدا ام و سید اولاد آدمم
و از انجمله حدیثیکه در عیون اخبار رضا بندیکه در ان مسطور است از جناب
امام رضا علیه السلام منقول است که از آبای کرام خود [illegible] بن ابی طالب علیه السلام
روایت کرده اند که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که خدای تعالی
هیچ خلقی را از من افضل و گرامی تر نیافریده است من عرض نمودم که یا
رسول الله پس شما از جبرئیل هم افضل اید پس حضرت فرمودند که ای علی بدرستیکه
الله تعالی فضیلت داده است انبیای مرسلین خود را بر ملائکه مقربین خود
و فضیلت داد مرا بر جمیع انبیا و مرسلین خود و بعد من فضیلت تراست یا علی و ائمه
که بعد از تو خواهند رسید و بدرستیکه ملائکه خادمان ما اند و دوستان ما ای
علی آنها که حامل عرش الهی اند و آنها که در دور عرش اند تسبیح میکنند پروردگار

خود را و استغفار میکنند برای آنهاکه تصدیق ولایت ما کرده اند یا علی اگر ما نمی بودیم
حق تعالی پیدا نمیکرد آدم و نه حوا را نه بهشت و نه دوزخ را و نه آسمان و نه زمین را پس
چگونه ما افضل از ملائکه باشیم و حال آنکه ما سبقت گرفتیم بر آنها در تاب معرفت پروردگار
خود و تسبیح و تهلیل و تقدیس او زیرا که اول چیزیکه حق تعالی خلق کرد ارواح ما بود پس حق تعالی
آن روح را گویا کردانید بتوحید و تحمید خود و بعد از ان ملائکه را آفرید پس هرگاه آنها نور ما را
دیدند عظیم شمردند شان نهایی ما را پس در انوقت ما بسم الله گفتیم تا ملائکه بدانند
که ما مخلوق خدائیم و حق تعالی پاک و منزه است از صفات ما پس در آنوقت ملائکه بشنیدند
تسبیح ما تسبیح گفتند و حق تعالی را منزه دانستند از صفات ما پس هرگاه بزرگی شان ما را
ملائکه دیدند ما در انوقت لا اله الا الله گفتیم تا ملائکه بدانند که ما بندگان خدائیم و خدا غیر
ندارد و ما خدا نیستیم [illegible] را عبادت کنند پس هرگاه ملائکه بزرگی مکان ما را مشاهده
کردند الله اکبر گفتیم تا ملائکه بدانند که الله تعالی از همه بزرگتر است پس هرگاه ملائکه
عزت و قوت ما را مشاهده کردند در انوقت ما لا حول و لا قوة الا بالله گفتیم تا ملائکه
بدانند که حول و قوت نیست کسی را مگر از جانب خدا پس هرگاه ملائکه دیدند نعمتهای
حق تعالی را که با ما عطا نموده و طاعت ما را واجب گردانیده در انوقت
ما الحمد لله گفتیم تا بدانند ملائکه که عوض نعمت حمد الهی بجا باید آورد پس ملائکه متابعت
ما الحمد لله گفتند پس ملائکه بسبب ما هدایت یافتند بطرف توحید حق سبحانه و تعالی
و تسبیح او و تهلیل او و تحمید او و تمجید او و بعد از ان حق تعالی حضرت آدم را آفرید

و در صلب او ما را ودیعت گذاشت و امر کرد ملائکه را بسجود آدم از جهت تعظیم ما و اکرام
و سجده ملائکه برای حق تعالی از جهت عبودیت بود و برای حضرت آدم از جهت گرامی داشتن
چون که ما در صلب او بودیم پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه جمیع ملائکه آدم را
سجده کردند و بدرستیکه هرگاه که مرا بر آسمان بردند حضرت جبرئیل اذان و اقامت
دو مرتبه گفت بعد از آن گفت ای محمد صلعم پیش بایست پس من گفتم ای جبرئیل آیا من
پیش تو بایستم جبرئیل گفت آری حق تعالی فضیلت داده است جمیع انبیا را خود را بر
تمام ملائکه خود و علی الخصوص تو را پس من پیش ایستادم و نماز کردم با ملائکه و نیست اظهار
این از جهة فخر پس هرگاه من رسیدم نزدیک پردهای نور جبرئیل گفت پیش برو ای محمد
و مرا اینجا بگذار پس من در آن وقت گفتم که در چنین وقت مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت که ای
محمد صلعم انتهای درجه من اینست اگر از اینجا تجاوز کنم حق تعالی پرهای مرا خواهد سوخت
پس مرا طرف بالا در نور انداخت تا اینکه رسیدم بموضعی که حق تعالی خواست
پس در آن وقت آواز آمد یا مُحَمَّدُ اَنْتَ عَبْدِی وَ اَنَا رَبُّكَ فَاِیَّایَ فَاعْبُدْ
یعنی ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توام پس مخصوص مرا عبادت کن و بر من توکل کن پس
بدرستیکه تو از اینکی در بندگان رسالت مرا و تویی رسول من و حجت من بر خلق من
و بهشت را آفریدم برای کسیکه متابعت تو کند و جهنم را برای کسی که مخالفت تو نماید و برای
اوصیای تو کرامت را واجب کردانیدم و برای شیعیان ایشان ثواب پس من
گفتم که ای پروردگار من کیستند اوصیای من پس آواز آمد که ای اوصیای تو آنهایند

که بر ساقهای عرش نوشته شده نامهای آنها پس من نظر کردم که بساق عرش در
حالتیکه نزد حق تعالی ایستاده بودم پس دیدم دوازده نور را در هر نوری سطری سبز نوشته
است اسم یکی از اوصیای من که اول آنها علی بن ابیطالب منست و آخر آنها مهدی
امت منست پس من گفتم که ای پروردگار من آیا ایشانند اوصیای من
پس آواز آمد که ای محمد اینها هستند اولیای ما و دوستان ما و برگزیدگان ما
و حجت ما بر خلق ما بعد از تو و اینها اوصیای تو اند و خلفای تو اند و بهترین
خلق اند بعد از تو و قسم بعزت جاه و جلال خود میخورم که هر آینه ما ظاهر خواهیم کرد
بسبب ایشان دین خود را و بلند خواهیم کرد بسبب ایشان کلمه خود را و هر آینه
مالک خواهیم گردانید او را بتمام مشرق و مغرب و مسخر او خواهیم گردانید
ریاح را و هر آینه مرتبه بلند خواهیم گردانید از جهت مهیا شدن اسباب و هر آینه
بنصرت یاری خواهیم کرد او را بلشکر خود تا که او دعوت مرا آشکارا کند و جمع کند خلق را بر توحید
من پس ملک او همیشه خواهد بود و زمین را دست بدست دوستان خود خواهیم
گردانید پوشیده نماند که چنانچه ازین حدیث فضیلت جناب سید المرسلین بلکه سایر
انبیا بر ملائکه ثابت میشود و همچنین فضیلت جناب ائمه معصومین علیهم السلام بر ملائکه ثابت
میرسد و موید اینست دلیل عقلی که در باب فضیلت انبیا بر ملائکه مسطور گردید و هم
دلالت میکند بر مطلق فضیلت انبیا و اوصیا بلکه جناب فاطمه بر سائر ملائکه حدیثیکه از جناب
صادق علیه السلام منقول است که جمع شدند فرزندان آدم در خانه پس نزاع

کردند بعضی گفتند که بهترین خلق ملائکه مقربانند و بعضی گفتند بهترین خلق خدا پدر ما آدم است
و بعضی گفتند که بهترین خلق خدا حاملان عرش الهی اند درینحال هبة الله پسر حضرت آدم
داخل شد بعضی از ایشان گفتند که آمد کسیکه حل این مشکل کند چون سلام کرد و نشست
پرسید که در چه سخن بودید ایشان آنچه مذکور شده بود نقل کردند گفت اندکی صبر کنید
تا من بسوی شما برگردم پس نزد پدرش حضرت آدم آمد و واقعه را عرض کرد آدم گفت که
ای فرزند من ایستادم نزد خداوند عالمیان پس نظر کردم بسوی سطریکه بر روی
عرش نوشته بود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ خَیْرُ مَنْ بَرَأَ اللّٰهُ
تَعَالٰی یعنی محمد و آل محمد بهترین خلق خدا اند و ازین قبیل دیگر احادیث اند که دلالت
میکنند بر فضیلت جناب چهارده معصوم بر سائر ملائکه و انبیا که محل گنجایش ذکر
آنها ندارد و بر اینقدر کافیست اما آنچه که جناب معصوم فرمودند از احادیث
باز آمدن روح ببدن و آمدن دو ملک در قبر برای مسئلت پس آن از ضروریات
دین است و اجماع اهل اسلام منعقد شده شیخ صدوق باسناد خود از جناب
صادق علیه السلام روایت نموده که شیعه ما نیست کسیکه منکر سه چیز باشد یکی معراج
دویم سوال قبر سوم شفاعت و مشهور میان علمای امامیه بنابر اکثر احادیث اینست
که سوال قبر عام نیست بلکه مخصوص مومن کامل است و کافر محض است و مستضعفین
و اطفال و مجانین را سوال نیست از جناب صادق علیه السلام منقول است که فرمودند
سوال کرده نمی شود در قبر مگر از مومن خالص و کافر محض و از دیگر تغافل میکنند و تا

اکثر احادیث نام این دو ملک منکر و نکیر است و از بعضی که از انجمله که این حدیث موعظه است

که نام اینها ناکر و نکیر است و از بعضی احادیث دیگر ظاهر میشود که هر دو ملک که برای مسألت در قبر

مؤمن می آیند مسمی اند به مبشر و بشیر و در قبر کافر که می آیند مسمی اند بمنکر و نکیر و اظهر در

جمع اینست که اینهمه اسما نامهای هر دو ملک معین اند که برای مسألت در قبر مؤمن و کافر

می آیند و اسمای ایشان مختلف میشود باختلاف اعتبار و از اینجا ظاهر میشود که انچه بعضی

گمان کرده اند که منکر عبارت از درماندن کافر است بنزدیک سوال ملائکه و نکیر عبارت

از تقریع و توبیخ ملائکه است مر انکافر را وجهی نداشته باشند و احادیث بسیار بر خلاف

این دلالت دارند و در عین الیقین مذکور است که بعضی از علما گفته اند که حکمت در سؤال

منکر و نکیر این است که [illegible] که ملائکه بر بنی آدم طعن کردند و گفتند أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ

فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ و حق تعالی در رد قول ایشان فرمود إِنِّي أَعْلَمُ مَا

لَا تَعْلَمُونَ پس دو ملک را بر انگیخت برای مسألت نمودن تا آنها از مؤمن سؤال نمایند

و جواب او را شاهد باشند و بآن گواهی دهند پیش ملائکه حق تعالی زیرا که اقل شهود

اثنین است پس حق تعالی بملائکه میگوید که ای ملائکه ببینید بنده مرا که با وجود اینکه قبض

روح او کرده ام و دیگران را بر مال او متصرف گردانیده ام و زوجه او در کنار غیر اوست

و کنیز و متاع در تصرف غیر آورده ام پس چون مرده و ملک اندرون قبر از برای سؤال

شوند او در جواب گفت اللَّهُ رَبِّي وَدِينِيَ الْإِسْلَامُ وَنَبِيِّي مُحَمَّدٌ تا بدانید که من سزاوارم

انچه که شما شنیده اید و هم در کتاب عین الیقین مسطور است که در اخبار عامه از عبدالله

ن سلام مرویست که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که ملکی هست که پیش
از منکر و نکیر می آید داخل قبر میت میشود و روی او مثل آفتاب روشن است و نام او
رومان است او میت را می نشاند پس میگوید بنویس اعمال خیر و شر خود را پس او میگوید
که بچه چیز بنویسم کجاست دوات من و کجاست خادم من پس ملک میگوید که لعاب دهن تو
بمنزله مداد است و انگشت تو بمنزله قلم است پس میگوید که بر چه چیز بنویسم ملک میگوید که بر
قطعه کفن خود بنویس پس او حسنات خود را مینویسد و چون نوبت نوشتن سیئات میرسد
شرم میکند پس ملک در آنوقت میگوید ای خاطی که در وقتیکه معصیت کردی از خالق خود
نترسیدی حال شرم میکنی پس عمود را بلند میکند تا بر سر او بزند پس میت از ترس کند مینویسد
بعد از آن ملک میگوید این را پیچیده بر آن مهر کن پس او میگوید بچه چیز مهر کنم و حال آنکه
من مهر ندارم پس ملک میگوید که از ناخن خود مهر کن پس ملک آنرا در گردن او می اندازد
تا روز قیامت و اینست معنی قول حق تعالی وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ
فِي عُنُقِهِ و منکر و نکیر بعد از این داخل میشوند ملا محسن بعد نقل این حدیث گفته که شاید مراد از همین
ملک است آنچه که در صحیفه سجادیه وارد شده و رومان فتان القبور
در محاسن بسند صحیح از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که چون مومن میمیرد
با او شش صورت در قبر او داخل میشود که یکی از همه آنها خوشروتر و خوشبوتر است پس یکی
در جانب راست و یکی بجانب چپ و یکی پیش رو و یکی در پس پشت و یکی در بالای سر
و یکی در پایین پا می ایستند و آنکه از همه پاکیزه تر است بالای سر است پس سوال یا عذاب

از هر جهة که می آید اگر در آنجه ایستاده است مانع میشود پس صورتیکه بالای سر است همه
صورتها میگوید شما کیستید خدا تعالی شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب
راست گوید من نمازم صاحب جانب چپ گوید من زکوتم آنکه در پیش روست گوید من روزه ام
آنکه در عقب است گوید من حج و عمره ام و آنکه در پایین پاست گوید من بر و احسان
برادران مومنم پس آنها باو گویند که تو کیستی که از همه ما بهتر و خوشروتر و خوشبوتری گوید
من ولایت آل محمدم صلوات الله علیه و علیهم در اخبار عامه وارد شده که وقتیکه میت
را در قبر میگذارند و ملک سیاه فام ازرق چشم نزد او می آیند در حالتیکه آوازشان
مثل رعد باشد و چشمهای شان مثل برق میدرخشیده باشد و زمین را می شکافته باشند
از شدت رفتار خود پس چون میخواهند که از جانب سر میت بیایند نماز او میگوید
که از اینطرف می آئید بدرستیکه این میت شب و روز نماز میکرد از ترس اینموضع
پس میخواهند که از جانب پا بیایند پاها میگویند که از جانب ما می آئید بدرستیکه این
میت از خوف اینموضع بپای خود در نماز جماعت حاضر میشد پس میخواهند که از
جانب چپ بیایند روزه او میگوید که از اینطرف میآئید که او روزه نگاه میداشت
از ترس اینموضع پس میخواهند که از جانب راست بیایند صدقه می گوید که از اینطرف
میآئید که او تصدق میکرد از خوف اینموضع پس میت بیدار میشود چنانچه که بیدار
میشود کسیکه در خواب رفته باشد پس هر دو ملک میگویند که در باب محمد صلی الله
علیه و آله چه میگوئی پس میت میگوید که گواهی میدهم که محمد رسول خداست پس هر دو

ملک میگویند که با ایمان زندگانی کردی و با ایمان مردی و توهم نشود که چگونه او عان
میتوان نمود بسوال و جواب قبر و انواع عقاب و ثواب آن و حال انکه ما بسا اوقات
بر سر قبری می ایستیم و به هیچ حرفی استماع نمی نمائیم ملک کامست که قبر در حال میگافند
و مطلق از حیات و انواع حیات و عقارب و صنوف لذات و نعم مشاهده نمیکنیم
و کامست که بیش از انکه میت را در قبر گذارند انواع وحوش و طیور اجزای بدن او
پاره پاره ساخته متفرق میسازند زیرا که قیاس این نشاء بنشاء آخرت قیاس مع الفارق
است کجا عالم ملکوت و کجا این حواس آغشته بصد کدورت نفسانی آیا نمی بینی که در حضور
صحابه جناب سید المرسلین صلی الله حضرت جبرئیل بحضرت رسول صلی الله وحی
می آورد و با نواع کلام با آنحضرت حرف میگفت و معهذا کسی از اصحاب آنحضرت
حرف او را استماع نمی نمودند با وجود این اصحاب اذعان بانچه که آنحضرت از جبرئیل
نقل میکردند مینمودند نمی بینی که شخصی که در مجلسی در حضور جماعه کثیره خوابیده باشد
کامست که در خواب خود مارها و انواع عقارب و صنوف سباع را می بیند و مشاهده
میکند اشخاصی چند را که بانواع عقاب او را معاقب میسازند و صداهای مهیب میکنند
و انکس از انچه بنهایت مرتبه متالم میشود و بنهایت اذیت میباید و لرزه در بدن او
می افتد و بدن او عرق میکند بلکه بسا اوقات باواز بلند فریاد و ناله مینماید و با وجود
این حضار مجلس هیچ از این اشخاص و عقاب او را مشاهده نمیکنند پس چه استبعاد
دارد که حال سوال منکر و نکیر و جواب میت و انواع ثواب و عقاب هم بدینمط باشند

در کتاب کافی باسناد او از امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که در اول
آفرینش دیدن خوابها معمول نبود پس حق تعالی پیغمبری از پیغمبران خود را باهل زمان فرستاد
آن پیغمبر آنها را بطرف عبادت حق تعالی و فرمانبرداری او دعوت نمود و پس امت
آن پیغمبر آنها را بطرف عبادت حق تعالی و فرمانبرداری او دعوت نمود و پس امت آن پیغمبر
گفتند که چه خواهد شد برای ما اگر امتثال تو نمائیم و حال آنکه تو از ما مالدارتر نیستی و نه
قوم تو بر ما زیادتی دارند پس آن نبی صلی الله علیه و آله فرمود که اگر اطاعت من کنید
حق تعالی شما را بهشت عطا خواهد فرمود و اگر نافرمانی من خواهید کرد پس آنها پرسیدند
که جنت چیست و جهنم چه معنی دارد و ماکی در آنها داخل میشویم پیغمبر خدا وصف بهشت
و دوزخ را با ایشان کرد و گفت که بعد مردن آدم یکی ازین دو مکان داخل میشود آنها
گفتند که این حرف تو چگو ت میتواند شد و حال آنکه ما می بینیم که اموات همه استخوان
پوسیده میشوند و بدن آنها خاک میشود پس حق تعالی میان آنها احداث کرد دیدن
خواب را پس آنچه در شب دیدند پیش پیغمبر خود نقل کردند و از آن تعجب مینمودند پیغمبر خدا
گفت که حق تعالی بر شما حجت آورد بدیدن خوابها تا شما بدانید که حال ثواب و عقاب ارواح
شما همچنین است بعد مردن شما و بخیال کسی نرسد که انواع عذاب و ثواب قبر خیالی
محض اند مثل عذاب و نعم خواب چه غرض محققین از حکایت خواب مجرد تشبیه است
و رفع استبعاد و الا اژدرها و گژدمهای آن نشأه بمراتب کثیره از مارها و گژدمهای بیداری
شدیدتر و زهردارتر و خوفناک تر است بلکه مارها و عقربهای بیداری بسبب آنها مثلها

وعقوبهای خواب اند نسبت به حیات وعقاب بیداری فَإِنَّ النَّاسَ نِیَامٌ إِذَا مَاتُوا

انتبهوا اما تفرق اجزا پیش از دفن پس منافی نیست با سوال منکر و نکیر ندارد چه بنا بر اکثر احادیث اجزای

اصلیه مرکب باقی نماند و متفرق اجزا متفرق نمیشود پس احتمال دارد که روح اجزا در ان

اجزای اصلیه در آورده سوال میکرده باشند و یا سوال در جسد مثالی او باشد

چه عوام سوال منکر و نکیر مشتبه سایر اشخاص علی نهج واحد معلوم نیست وَاللهُ یَعْلَمُ

بِالصَّوَابِ موعظه مشتمل اثبات وجود حق سبحانه و تعالی و اثبات وجوب نظر و فکر

کردن در ان که تاریخ میت و ششم شهر ربیع الثانی سنة اخوانده شد

وَكَانَ مِنْ جُمْلَةِ مَا يَعِظُ بِهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ الا وَانِ

اول ما يسألانك عَنْ رَبِّكَ الَّذِي كُنْتَ تَعْبُدُهُ وَعَنْ

دِينِكَ الَّذِي كُنْتَ تَدِينُ وَعَنْ كِتَابِكَ الَّذِي كُنْتَ

تَتْلُوهُ وَعَنْ إِمَامِكَ الَّذِي تَوَلَّاهُ ثُمَّ عَنْ عُمُرِكَ فِيمَا افنيته وَ

مَالِكَ مِنْ اين اكتسبته وَفِيمَا انفقته فَخُذْ حِذْرَكَ وَ

انظر لِنَفْسِكَ وَاعد الْجَوَابَ قَبْلَ الامتحان وَالْمَسَائِلَةِ وَالاختبار

فَإِنْ تَكُ مومِنًا عَارِفًا بِدِينِكَ مُتَّبِعًا لِلصَّادِقِينَ مُوَالِيًا لِأَوْلِيَاءِ

اللهِ لَقَّاكَ اللهُ حُجَّتَكَ وَانْطَلَقَ لِسَانُكَ بِالصَّوَابِ وَأَحْسَنْتَ

الْجَوَابَ وَبُشِّرْتَ بِالرِّضْوَانِ وَالْجَنَّةِ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاسْتَقْبَلَتْكَ

الْمَلَائِكَةُ بِالرَّوْحِ وَالرَّيْحَانِ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ كَذَلِكَ

تلجلج لسانك ودحضت حجتك وعييت عن الجواب وبشرت
بالنار واستقبلتك ملائكة العذاب بنزل من حميم وتصلية
جحيم يعني بودند جناب امام زين العابدين عليه السلم که در هر جمعه بطريق موعظه
ميفرمودند ای ابن آدم آگاه باش که اول چيزی که منکر و نکير از تو در قبر سوال خواهند نمود
از پروردگار تو خواهد بود که او را در دار دنيا عبادت ميکردی و بعد از آن سوال
خواهند نمود از دين تو که بآن اعتقاد داشته و بعد از آن سوال ميکنند از کتاب تو
که از تلاوت مينمودی و باز سوال ميکنند از امام تو که ولايت او اختيار کرده
بودی پس ميپرسند از عمر تو که در چه صرف کردی و باز ميپرسند که از مال تو که از کجا کسب کردی
و در چه چيز آن را صرف نموده پس عذر خود را بگير و جواب آن را مهيا کن پيش از امتحان
و سوال پس تو اگر مومن و پرهيزکار و عارف بدين خود باشی و متابعت نموده
صادقين و موالات با اوليا و دوستان خدا کرده باشی حق تعالی حجت ترا تلقين
تو ميکند و زبانت را گويا ميگرداند بصواب پس جواب را نيکو ميگويی و بشارت
ميدهند ترا به بهشت و خوشنودی خدا و زنان نيکو روی و خوشخويی و استقبال
ميکنند ترا ملائکه رحمت پروردگار و نسيم بهشت و روزی نيکو و اگر چنين نباشی
زبانت مضطرب ميشود و حجت تو باطل و از جواب عاجز ميشوی و ترا خوش
خبری ميدهند بآتش دوزخ و استقبال ميکنند ترا ملائکه بحميم جهنم که برای تو
مهيا کرده اند و سوختن در جهنم بايد دانست که قول معصوم عليه السلم اينکه

بينا لانك عن ربك الذي كنت تعبده صريح است در اینکه رب در حقیقت
همانست که آدم او را عبادت میکند و نهایت پیش او خاضع و ذلیل میشود و او را
در جمیع حال سزاوار می‌داند هرچند او را بزبان خود رب و معبود خود نگوید
در تفسیر عیاشی مسطور است که جناب صادق صلوات الله علیه در تفسیر قول
حق سبحانه و تعالی اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون
الله یعنی یهودی و نصاری علما و تارکان دنیا را ارباب خود داشتند فرمودند که والله
یهود و نصاری را احبار و رهبان خدا نمیدانستند و برای آنها نماز و روزه نمیکردند
لیکن چون حرام خدا را برایشان حلال میکردند و حلال خدا را حرام مینمودند ایشان
در این اطاعت آنها میکردند از این جهت حق تعالی احبار و رهبانان را ارباب ایشان گفته
ثعلبی باسناد خود از عدی بن حاتم روایت نموده که روزی من پیش رسولخدا آمدم
و در گردن من صلیبی بود پس جناب حضرت فرمودند که ای عدی این بت را از گردن
خود دور کن پس برداشتم بار پیش رسولخدا آمدم و آنحضرت در آنحالت سوره برائت
میخواندند و باین آیه رسیده بودند اتخذوا احبارهم و رهبانهم
اربابا پس چون فارغ شدند عرض نمودم که قوم و سم ضمن احبار و رهبان را عبادت
میکنند و آنها را خدای خود نمیدانند حضرت فرمودند آیا نیست اینکه آنها حلال خدا
حرام میکنند پس شما امتثال آنها میکنید و همچنین حرام خدا را حلال میکنند و شما آنرا قبول
میکنید من گفتم آری چنین است که میفرمائید پس جناب رسولخدا فرمودند که بس همین

عبادتست و در مرسله ابن ابی عمیر از جناب صادق صلوات الله علیه منقول است

که مَنْ اَطَاعَ رَجُلاً فِی مَعْصِیَةِ اللهِ فَقَدْ عَبَدَهُ یعنی هر شخصیکه اطاعت

شخصی کند در معصیت حق تعالی پس تحقیق که او را عبادت کرده و هرگاه حقیقت

حال چنین باشد که مراد از رب معبود است و عبادت عبارة از غایت خضوع و خشوع

و فرمانبرداری پس زنهار صد زنهار ای صاحبان عقل و دین که غیر خدا را عبادة کنید

باینکه در معصیت حق تعالی او را فرمانبرداری نمائید یا در عبادة خود مطمح نظر خوشنودی

غیر داشته باشید چه عنقریب چاره و ناچار بان دو ملک باید شد و از رب خود ان دو ملک را

خبردار باید نمود و نشود که با وجود اظهار اسلام و ایمان در حقیقت مشرک باشی و از نهم

فرود است که بحیثیتی ندامت کشی که تدارک آن بهیچوجه ممکن نباشد و در کتاب کافی از حضرت

امام محمد باقر علیه السلام منقولست که در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی فَمَنْ کَانَ

یَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَ لَا یُشْرِکْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ اَحَداً

فرمودند که چون آدم امر خیر را بعمل میآورد و نیت او از ان امر این باشد که تا مردمان

او را نیک بدانند و ستایش او کنند پس تحقیق که در عبادة پروردگار خود غیر را شریک

گردانیده بعد از ان فرمودند که هیچ بنده نیست که امر خیر را مخفی دارد مگر اینکه حق تعالی

نیکی او را میان مردمان ظاهر میسازد و کسی را نمیرسد که بگوید اگر عبادت عبارت

از همین اطاعت و فرمانبرداری و غایت خشوع است پس باید جناب ائمه معصومین

صلوات الله علیهم اجمعین و علمای دین از جمله ارباب باشند و انچه اینست

عین شرک باشد زیرا که تعدد ارباب وقتی لازم میآید که امتثال و اطاعت بزرگان دین
عین اطاعت و فرمانبرداری رب الارباب نباشد و اینجا اطاعت ایشان عین اطاعت
الهی است چه وجوب امتثال ایشان بحسب فرموده الهی است جناب حق سبحانه و تعالی
میفرماید أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و جناب
صادق فرموده‌اند ينظر الى من كان منكم ممن قد روى
حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا فليرضوا حكما
فاني قد جعلته عليكم حاكما الخ و ایضا اگر امتثال علمای دین جایز نباشد
پس باید کافه زنان پرده‌نشین و عامه بازاری قوه استخراج احکام الهی را از احادیث
مختلفه من حیث الظواهر و عمومات و اطلاقات و سایر انواع دلالات
بهم رسانند و معلوم است که از بدو اسلام تا این زمان کاهی چنین تکلیف از شارع بنوعی نرسیده
آری آنچه ضرور است و واجب عینی است اینست که اول پیش خود ثابت کنند علم و دیانت
شخصی که خواهند تقلید او کنند بعد از آن تقلید کنند با اینکه خود دریافت نمایند اگر قوت
دریافت داشته باشند یا بتواتر یا بخبر ثقات معلوم کرده باشند و این چندان دشوار نیست
و هرگاه معنی سوال اول هردو ملک را فهمیدی پس جواب آن را برای آن روز مهیا باید نمود
پس بدانکه جواب این سوال که ترا از دست تنها نجات بخشد نیست که بگوئی الله ربی چنانچه
بسیاری از احادیث بر آن دلالت وارد شده و هرگاه الله ربی کلامی است که مرکبست از لفظ
الله ربی پس لابد است که معنی هردو لفظ را بفهمی و همچنین در کلام معنی ربوبیت را باید فهمید

برای ذات الله تعالی پس باید تصدیق بوجود او داشته باشی چه شیئی تا که موجود نباشد
امری او را ثابت نمیتوان کرد کما ثبت فی محله و همچنین اذعان باید نمود به
ثبوت ربوبیت برای الله تا در جواب خود صادق باشی که بغیر تقدیر راستی امری دیگر در
بازار نشاه اخروی رواجی ندارد پس میباید که معنی الله اینست که ذاتی باشد که هستی
او ضروری بود و نیستی در هیچ حالی بر او روا نباشد و جامع باشد جمیع صفات کمالیه مثل
حیوة و علم و قدرت و امثال آن را و از اینجا که بسیاری از معانی و مفهومات هستند
که مطلق در خارج وجود ندارند و مثل اجتماع نقیضین و امثال آن پس لابد است که انسان
با خود در این باب فکری کند که آیا این مفهوم الله مصداقی در خارج دارد یا از امثال مفهوماتی
است که وجود خارجی ندارند نعوذ بالله منه و بدانید که فکر کردن در این باب از جمله واجبات
عینیه است یعنی هر کس یک پاره از عقل و هوش داشته باشد باید با خود تامل نماید تا خاطر او
مطمئن شود که شخصی با این صفات مسطوره موجود است و کافی نیست آدم را که در این باب
اکتفا نماید بگفته کسی بچند وجه اول اینکه در بسیاری از آیات و احادیث مذمت تقلید وارد شده
و در بسیاری از جاها حق تعالی کفار را سرزنش نموده بر تقلید آبای آنها و بالاتفاق مراد از
تقلید اصول دین است خصوصا و یا مراد مطلق تقلید است که تقلید اصول دین در آن
داخل است دویم آنکه جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا
الله و این تکلیف بعلمست و علم و یقین در تقلید ممکن نیست سیوم اینکه اگر تقلید در اصول
دین جایز باشد پس باید مقلدین علمای مخالفین در اصول معذور باشند لیس الامر

کذلک و توهم نشود که در این باب گفته جناب سید المرسلین و جناب ائمه معصومین ع
که هیچ وجه احتمال کذب در کلام ایشان نیست کافیست و شک نیست که ایشان بوجود
حق تعالی خبر داده اند پس خبر ایشان در این باب کافی باشد زیرا که این توهم ناشی میشود
از قلت تامل و الا معلوم است که اگر علم بوجود حق تعالی اولا ما را حاصل نباشد ثبوت نبوت
نبی و امامت وصی از جمله متعذرات خواهد بود و نظیر این امر آنست که اگر کسی امروز در این شهر
داخل شود و بگوید پادشاهی و رای جبل است و مرا برسالت پیش شما فرستاده و حکم
نموده که تمام سکان این نوع متابعت من کنند پس شک نیست که هیچ عاقل گفته
او را در این باب قبول نخواهد کرد تا که بدلیلی دیگر ثابت نکند بودن پادشاه را و رای کوه
و فرستادن او ان را بتقریب رسالت حکومت و از اینجاست که جناب حق سبحانه و تعالی
اکثر جا در قرآن مجید از وجود خود خبر داده بطور استدلال بران تنبیه نموده و همچنین
جناب ائمه علیهم السلام اثبات وجود حق تعالی بدلیل فرموده اند و مثل حکم بوجوب نماز
و روزه تنها بتقلید نگذاشته اند و کافی است در این باب برای تنبیه و تعلیم طریق نظر و فکر
نظر و فکر حضرت ابراهیم که حق تعالی از آن خبر داده جائیکه میفرماید فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ
اللَّیْلُ رَأَی کَوْکَبًا قَالَ هَذَا رَبِّی فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِینَ
یعنی هرگاه ابراهیم را شب آمد کوکبی که دید فکر کرد که او باشد رب من پس هرگاه کوکب
غروب کرد ابراهیم گفت چیزی که غروب کند و از حالتی بحالتی منقلب شود دوست نمیدارم
که معبود من و رب من باشد فَلَمَّا رَأَی الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّی فَلَمَّا أَفَلَ

قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ پس چون دید
که ماه طالع شده است در دل خود بطریق فکر گفت که آیا اینست پروردگار من پس چون ماه غروب
کرد حضرت ابراهیم گفت که اگر حق تعالی توفیق هدایت بطرف نفس خود نکند هر آینه من
از قوم ستمکاران بر نفس خود خواهیم بود فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا أَكْبَرُ
فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ پس هرگاه آفتاب طالع شد
گفت که آیا اینست رب من پس هرگاه غروب کرد گفت که ای قوم بدرستی که من
بیزاریم از آنها که شما آنها را شریک خدا میدانید و تفصیل این اجمال بنا بر آنچه در بعضی
تفاسیر از علی بن ابراهیم منقولست اینست که جناب صادق صلوات الله علیه فرمود
که پدر ابراهیم منجم نمرود بود پس روزی باو گفت که من در علم نجوم دیدم چنان
دریافت میشود که درین نزدیکی شخصی بهم رسد که دین ترا باطل کرداند پس نمرود
گفت که در کدام سرزمین بهم خواهد رسید و بوجود آمده یا نه پدر ابراهیم گفت که
هنوز بوجود نیامده پس نمرود گفت زنان را از مردان جدا کنند تا زنان حامله نشوند
و در همان اثناها مادر ابراهیم با ابراهیم حامله گردید و بر کسی حمل ظاهر نشد و چون ایام
وضع قریب رسید مادر ابراهیم بشوهر خود گفت که من بیمارم و در آن زمان چنان رسم
بود که چون زن بیمار میشد از مرد جدا میشد پس مادر ابراهیم رفت بغاری و آنجا
ابراهیم بوجود آمد پس ابراهیم را دران غار گذاشته و در از سنگ و سنگریزه ها
بند کرده بخانه آمد در آنوقت حق تعالی از انگشت ابهام او شیر را برای ابراهیم جاری

گردانید و مادر او هم پوشیده و مخفی بعضی اوقات برای دیدن پسر خود می‌آمد و باز میرفت و دران اثنا نمرود مردود درگاه الهی مردمان تعین کرده بود که هر پسریکه متولد شود او را بکشند و حضرت ابراهیم دران غار و ریکروز آنقدر نمو میکرد که دیگران در تمام ماه آن قدر نمو کنند تا اینکه دران غار بعمر سیزده سالگی رسید پس هرگاه مادر ابراهیم برای دیدن او دران غار آمد و خواست که از و مفارقت نموده بخانه برگرد و ابراهیم در دامن مادر خود افتاده گفت ای مادر من مرا ازینجا بیرون آر مادر گفت ای پسر من اگر پادشاه مطلع خواهد شد که تو درین زمان بوجود آمده ترا خواهد کشت پس هرگاه مادر از غار بیرون آمد خود هم در وقت غروب آفتاب ازآنجا بیرون تشریف آوردند پس ستاره زهره را بالای آسمان دیدند در دل خود فکر کرده فرمودند که آیا او منبنده من و مالک من همین کوکب است که بعد حرکت پس هرگاه زهره از نظر غایب شد گفت که اگر رب من این می‌بود حرکت نمیکرد چه حرکت دلالت میکند بر اینکه متحرک مخلوق غیر است کما بین فی محله پس چون ماه را دید گفت آیا منبوا هد شد که این رب من باشد که بسیار روشن و بزرگتر است پس چون آنهم غایب گردید گفت که اینهم صلاحیت ندارد که پروردگار من باشد پس صبح طالع گردید و آفتاب طلوع کرد و تمام جهان بسبب آن روشن گردید قَالَ هَذَا رَبِّي اَكْبَرُ وَ اَحْسَنُ پس هرگاه آفتاب غروب کرد و دانست که او هم مثل مخلوقات از مخلوقات حق سبحانه وتعالی در آن وقت جناب حق سبحانه وتعالی پرده های ظاهری را از پیش نظر جناب حضرت ابراهیم برداشت و تمام احوال عرش کرسی و زمین و

و آسمان برا و منکشف گردید در آنوقت فرمود یا قوم انّی بریءٌ مما تشرکون

وجّهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً و ما انا

من المشرکین و هرگاه که این را دانستی پس باید دانست که طریق وجود الصانع

بدو وجه است یکی طریق فحول علما و مدققین حکماست که مبتنی است بر دور و تسلسل و

امثال آن و این طریق گویا مخصوص ایشانست و احتیاج نمیشود بآن اکثر اوقات در باب

رد قول اهل ضلال که جاحد و منکر وجود حق تعالی باشند و دویم طریق انبیا و اوصیاست

که برای هدایت کافه ناس مبعوث شده اند و این طریق با وجود آسانی و سهولت در

کمال متانت و خوبی است و اکثری از قیل و قال که میان اهل طریق اول واقع میشود موجب

پراکندگی و انتشار خاطر میگردد و در این طریق رفع میشود و جناب حق سبحانه و تعالی

میفرماید انّ فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل والنهار

والفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله

من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بثّ فیها من

کل دابة و تصریف الریاح والسحاب المسخّر بین السماء والارض

لایات لقوم یعقلون یعنی بدرستی که در پیدا کردن زمین و آسمان و در اختلاف

روز و شب و آمدن آنها از پی یکدیگر و اختلاف آنها در تاریکی و روشنی و درازی و کوتاهی

و در جاری شدن کشتی با اموال تجارت میان دریای شور و در نازل گردانیدن باران از

آسمان و زنده گردانیدن را بسبب آن آب یعنی زراعت و سبزه بهم رسانیدن زمین بعد

آن و در پیدا گردانیدن حیوانات مختلفه بر روی زمین و در اختلاف بادها و در مسخر شدن
ابر میان زمین و آسمان هر آینه دلایل واضحه است بر وجود حق تعالی برای کسی که عقل
داشته باشند و امثال این آیات و احادیث بسیار وارد شده اند و حاصل همه اینها
باین طرف برمیگردد که هرکه تامل کند در مصنوعات حق تعالی و در نظم و ترتیب عالم که
یکی از هزار مصلحتهای او که در آن منظور است ادراک عقل بشر نمیتواند شد جزم میکند
که برای این همه صانعی و علیمی و حکیمی است و خود بخود بهم نرسیده اند شیخ صدوق باسناد
خود از جناب امام رضا علیه السلم روایت کرده که شخصی نزد آنحضرت آمد و عرض نمود
که یا ابن رسول الله چه چیز دلیل میشود اند شد بر اینکه آفریننده عالم هست حضرت فرمودند
تو پیشتر نبودی و اکنون بهم رسیدی و میدانی که تو خود را ایجاد نکرده و نه پدر تو ترا
خلق کرده پس همین دلیل است که بر اینکه آفریننده تو هست حاصل آنکه شک نیست در اینکه
اجزای عالم چه افلاک و چه فلکیات و چه عناصر و چه عنصریات خالی از حوادث نیستند
که این مشاهده حدوث باعتبار اوضاع و حرکات باشد پس خالی از این نیست که باین
همه حوادث بسبب محدث حادث شده اند یا بدون آن در شق اول مطلوب ثابت میشود
و در صورت ثانی گفته میشود پس بنابرین تجویز باید نمود که خانه بدون بنا بهم میتواند رسید
و کتاب بدون کاتب و کشتی بدون صانع آن و امثال آنها پس چنانچه این پیش جمیع
عقلا سفسطه و باطل است قول بهم رسیدن این عالم خود بخود هم بیجا باشد شخصی از اعرابی
سوال نمود که چه چیز سبب خود را شناختی در جواب گفت البعرة تدل علی

البعير و آثار الأقدام على المسير فهيكل علوي بهذه اللطافة و مركز سفلي بهذه الكثافة اما يدلان على الصانع الخبير
و ات فجاج ما لا تدل على الصانع الخبير در تفسير امام حسن عسكري
از جناب صادق صلوات الله عليه منقولست كه شخصي از آنحضرت سوال نمود از
وجود حق تعالى حضرت فرمودند كه آيا تو گاهي بر كشتي سوار شده گفت آري حضرت
فرمودند كه آيا گاهي چنين اتفاق افتاده كه كشتي تو شكسته باشد و كشتي ديگر
نداشته باشي كه بر آن سوار شوي و نه سباحت و شنا كردن اميد نجات داشته باشي
گفت آري حضرت فرمودند كه پس در آن وقت عقل تو حكم كرده شخصي قادر
هست كه ترا از آن نجات بخشد گفت آري حضرت فرمودند فذالك الشيء هو
الله القادر على الانجاء حين لا منجي و على الاغاثة حين لا
مغيث در كتاب كافي مسطور است كه محمد بن المثنى گفت كه من نزديك ابي المنصور
المتطبب حاضر بودم پس او گفت كه خبر داد مرا شخصي از اصحاب من كه بودم من
و ابن ابي العوجا و عبد الله بن المقفع در مسجد حرام پس ابن المقفع گفت كه اينها را
كه مي بيني كه طواف ميكنند نيست مرا كه اطلاق اسم الانسانيه بر اينها كنم
غير از اين شخص كه نشسته يعني جناب صادق صلوات الله عليه و باقي همه مثل بهايم اند
پس ابن ابي العوجا گفت كه بچه وجه اين شيخ را انسان ميداني و ديگران را نميداني
ابن المقفع گفت كه اين بجهت آنست كه من چيزي چند از علوم ديده ام كه پيش او هست و
پيش ديگران نيست ابن ابي العوجا گفت كه ضرور شد مرا كه دريافت نمايم در آنچه

که تو مرا از آن خبر رسیدی ابن المقفع گفت که چنین مکن که مذهب ترا باطل کند ابن
ابی العوجا گفت تو بدروغ این حرف میگوئی بلکه در حقیقت منظور تو از منع رفتن من است
که مبادا کذب تو ظاهر شود و قصور علم حضرت صادق صلوات الله علیه بر من واضح
گردد ابن المقفع گفت که اگر چنین است پس برو و خود را تا توانی از لغزشها نگهدار
پس ابن ابی العوجا برخواست و من و ابن المقفع بجای خود نشسته ماندیم پس
ابن ابی العوجا چون پیش حضرت صادق علیه السلام رفته باز آمد گفت ای ابن المقفع این
بشر نیست هرچند در صورت بشر است بلکه روحانی است که صاحب جسد میشود
وقتی که بطرف ظاهر رجوع میکند و چون بطرف باطن متوجه شود حکم روحانی
بهم میرساند ابن المقفع گفت که ماجرا را بگو ابن ابی العوجا گفت که چون پیش او
رفتیم و کسی غیر از من پیش او نماند بی اینکه من چیزی بگویم شروع کرد در حرف زدن
پس فرمود که اگر اهل خلاف آنچه که درباره وجود حق تعالی زعم میکنند مطابق واقع شد
پس اینها سالم ماندند و شما هلاک شدید و اگر بر تقدیر حقیقت حال بر خلاف آن چیزی
باشد که این اعتقاد دارند پس حال ایشان مساوی حال شما خواهد بود چه عبادت
که میکنند بحال ایشان چیزی ضرر نخواهد رسانید ابن ابی العوجا گوید که من گفتم که
اهل طواف چه میگویند و حال اینکه قول ما و قول ایشان یکی باشد و حال اینکه اینها اعتقاد
دارند بر معاد و ثواب و عقاب و اقرار میکنند باینکه در آسمان معبودی بحق دارند
و این آسمان مالکی دارد که تعمیر این بدست قدرت اوست و شما اعتقاد دار

بانکه آسمان خرابست وکسی مالکی وخالقی ندارد پس در انوقت ما این حرف
را غنیمت شمردیم وگفتیم که اگر چنین است پس چرا خود ظاهر نمیشود وخود چرا
بطرف عبادت نمیخوانند تا هیچ جای اختلاف باقی نماند و چه وجه خود مخفی
شده و پیغمبران را میفرستد و حال اینکه اگر خود ظاهر شود مردمان همه ایمان می
آوردند پس در آنوقت جناب صادق صلوات الله علیه فرمودند که وای
بر تو چگونه در حجابست کسیکه انواع قدرت خود را در نفس تو نمود که معدوم بودی
ترا بوجود آورد و بزرگ گردانید بعد ازینکه کوچک بودی و ترا قوی گردانید
بعد ازینکه ضعیف بودی و ضعیف میگرداند بعد ازینکه قوی بودی و بیمار میکند
بعد ازینکه تندرست بودی و تندرست میکند ترا بعد ازینکه بیمار بودی و از راضی
میکند ترا بعد ازینکه غضبناک میکند و در غضب می اندازد ترا بعد ازینکه
رضامند میشوی و مسرور میکند ترا بعد ازینکه غمگین میشوی و غمگین میکند ترا
بعد ازینکه مسرور میشوی و دوست میکند ترا بعد ازینکه بد میشوی و عدو
میکند ترا بعد ازینکه دوست میشوی و جازم چیزی میکند بعد ازین که عزم
آن نداشته باشی و فسخ عزم تو میکند بعد ازینکه عزم کرده بودی و مشتاق امری
میکند بعد ازینکه ترا مکروه داشتی و مکروه طبع میکند چیزی که مرغوب تو بود و خوف
میدهد ترا بعد از رغبت و رغبت میدهد بعد از خوف امیدوار میکند بعد از ناامیدی
و ناامید میکند بعد از امیدواری و در دل تو چیزی می افکند که قبل از آن مطلق در

خاطر آن را نداشتی چیزی را که در ذهن تو هست آن را در خاطر تو سپرد و همین
قسم حضرت شمار میکردند آثار قدرت حق تعالی را تا اینکه گمان کردم که میان من
و حق تعالی حجابی نخواهد ماند پوشیده نماند که امثال این منهیاتی که از خدا و رسول را
و جناب ائمه و بزرگان دین صادر شده محض برای ازاله خفایی است که بسبب
قصورها در بینایی عارض شده و الا وجود حق تعالی ظاهرتر است از اینکه بر
حیوانات عجم مخفی باشد چه جای بر کسیکه حق تعالی او را عقل عطا کرده باشد
و کافی است درین مقام کلام عالمی که در توضیح المطلب وارد شده که بیان فقیر
در بیان کلامی مستقیم تر از کلام او نمیتوانند شد لهذا انتقل محصل الکلام با انضمام اکثری
از تصرفات خود میسر و از صاحبان باید دل خود را متوجه کرده استماع نمایند
تا تفهمند و از فواید آن بهره مند شوند پس او گفته که از موجودات حق سبحانه و تعالی
است و از همه روشن تر هستی اوست زیرا که هرگاه ما نوشته می بینیم یقین میکنیم که صاحب
این نوشته صاحب هستی و حیات باشد الصاحب این نوشته را الحشم خود ندیده باشیم
و ما صفات دیگر مثل طویل و قصیر بودن یا صاحب مرض و صحت بودن او بسی را ملاحظه
نوشته دریافت نمیتوان نمود و هرگاه بمجرد مشاهده نمودن یک اثری از آثار موثر
علم بوجود موثر باسهل وجه حاصل میشود و آن اثر گواهی میدهد بر وجود موثر
پس چگونه وجود حق تعالی ظاهر نباشد و حال آنکه جمیع تواتر بحواس ظاهری
و باطنی خود درک میکنی از سنگ و گیاه و درخت و حیوانات و آسمان و زمین

خاطر آن را انداشتنی چیز زیرا که در ذهن تو هست آن را در خاطر تو میپرد و همین
قسم حضرت شمار نبیگروند آثار قدرت حق تعالی از آنانیکه گمان کردم که میان کن
و حق تعالی حجابی نخواهد ماند پوشیده نماند که امثال این منهیاتی که از خدا و رسول را
و جناب ائمه و بزرگان دین صادر شده محض برای ازاله خفاییست که بسبب
قصور ما درین باب عارض شده و الا وجود حق تعالی ظاهرتر است از اینکه بر
حیوانات عجم مخفی باشد چه جای بر کسیکه حق تعالی او را عقل عطا کرده باشد
و کافی است درین مقام کلام عالی که در توضیح این مطلب وارد شده کمیان فقیر
درین باب کلامی مستقیم تر از کلام او نمیتواند شد لهذا نقل محصل الکلام با انضمام اکثری
از تصرفات خود میبرد از صاحبان باید دل خود را متوجه کرده استماع نمایند
تا تر افهمند و از فواید آن بهره مند شوند پس او گفته که از موجودات حق سبحانه و تعالی
است و از همه روشن تر هستی اوست زیرا که هرگاه ما نوشته می بینیم یقین میکنیم که صاحب
این نوشته صاحب هستی و حیات باشد الصاحب این نوشته را هرگز خود ندیده باشیم
را صفات دیگر مثل طویل و قصیر بودن یا صاحب مرض و صحت بودن او بسبب ملاحظه
نوشته دریافت نمیتوان نمود و هرگاه بمجرد مشاهده نمودن یک اثری از آثار موثر
علم بوجود موثر باسهل وجه حاصل میشود و آن اثر گواهی میدهد بر وجود موثر
پس چگونه وجود حق تعالی ظاهر نباشد و حال آنکه جمیع تواتر بحواس ظاهری
و باطنی خود درک میکنی از سنگ و گیاه و درخت و حیوانات و آسمان و زمین

نهارها خشکی و تری و آتش و هوا و نفوس و احیا بها و تبدیل احوالها و حرکات و سکنات
و امثال این از امور لا تعد و لا تحصی گواهی میدهند بر وجود خالق خود و هرگاه حقیقت
حال چنین باشد که بسبب یک دلیل کتابت وجود کاتب بیش ما ظاهر شود پس چگونه وجود
حق تعالی اظهر نباشد که تمام آنچه که در نفوس و خارج از انست گواهی میدهد بر وجود
او چه هر ذره از ذرات عالم بزبان حال خود ندا میکند که هستی من خود بخود نیست
و من محتاجم بکسی که او مرا موجود سازد چنانچه کتابت و خیاطت گواهی میدهد
که ما بنفس خود بهم نرسیده ایم بلکه ما در وجود خود محتاجیم بطرف کاتب و خیاط پس
اگر کسی بگوید که اگر حق تعالی اظهر موجودات باشد چنانچه که تو ادعا میکنی پس
بحثیم استدلال و اقامه دلائل و براهین که فحول علمای اسلام و غیر ایشان
کشیده اند چگونه صحیح باشد در جواب گفته خواهد شد که خفا و پوشیدگی شی نزد
عقل بدو وجه متصور میشود یکی اینکه آن شی فی نفسه مخفی باشد و بدون فکر و نظر
علم بان ممکن نباشد چنانچه حقیقت ملائکه و حدوث عالم و امثال آن دوم
اینکه شی به نهایت مرتبه واضح و ظاهر شود که عقل بشر را طاقت ادراک آن
نماند چنانچه بصارت خفاش را بسبب ضعف آن روز روشن شب مینماید
و شب که بمرتبه ظهور و وضوح متصف نمیباشد مثل باصره او روشن مینماید پس
میتواند شد که بسبب ضعف عقول با مزید ظهور حق تعالی بسبب خفای او شده باشد
سوم در بیان سبب خفای حق تعالی میتوان گفت که شی نزدیک ما که از غیر

اینها را می باید سبب شناخت آن است مثلا هرگاه بعضی مواضع را روشن دیدیم و در
بعضی جاها تاریکی دانستیم که روشنی یک چیزی هست و تاریکی خلاف آن را که
بالفرض وجود تاریکی نبود نمی دانستیم که آنچه ما می بینیم همین رنگ اجسام است که بنظر
ما می آید یا روشنی است ورای رنگها لیکن چون بر اجسام گاهی تاریکی عارض میشود گاهی
روشنی دانستیم که روشنی ورای الوان اجسام است پس اگر معاذ الله جناب واجب
الوجود را عدم روا می بود شک نیست که جمیع آثار او از افلاک و عناصر
و جمادات و نباتات و حیوانات بمجرد عدم او معدوم میشدند و چون موجود میگردید
همه موجود میشدند پس هیچکس از اینکه باقی میماند در وجود او لیکن چون حق تعالی همیشه
موجود است و عدم و زوال بر او محال است پس عقل ناقص ما گمان میشود که این
همه عالم خود بخود است و محتاج دیگری نیست و ... این عالم کسی خود نیست
که این عالم بمنزله ظل او باشد و از آثار آن و نظیر این صاحبان عقول ناقصه در مثال
نظر شخصی است که در مکانی داخل شود که بالای در و دیوارهای آن آینهها نصب کرده باشند
و شخصی پیش از داخل شدن در گوشه نشسته باشند بحیثیتی که با کسی که داخل آنخانه
شده ظاهر نباشد و شبیه او در آینه نمایان باشد پس آنکس که داخل آنخانه شده
صورتها را در آینه دیده گمان کند که این صورتها مستقل بنفس خود اند و ظل
و اثر کسی نیستند و حال آنکه شخصی که عاقل است میداند که اینها اثر و ظل شخص دیگر اند
و او اصل است و این ها فرع آن پس خوشا بحال کسی که مصنوعات جهان را

دیده و اتقان و حسن انتظام آن را ملاحظه نموده پی بصانع آن برده مرحبه
مدیده سر و پا بدیده باطن ببیند رشحه از رشحات فیض او و اندای صاحبان
عقل و هوش زندگی انصاف کنید که اگر یکی از شما از محبوب خود دور افتاده باشد
و از مدتی ملاقات او نشده باشد پس نشانی از و مثل آنکه از دست خود کتابتی
بشما نوشته فرستاده باشد و یا ملبوس خاص او و مکان ماندن او و امثال آن را
بنظر شما بیاید چقدر از مشاهده آن برای قرب و ملاقات محبوب خود قلق
و اضطراب بهمرسانید و زار زار گریه و زاری میکنید پس کجا رفته است
عقل و هوش شما که از محبوب حقیقی که از ناخن پا تا موی سر همه از عنایات است و
و آنچه که ادراک شما می آید همه از آثار و مخلوقات اوست جدا افتاده اید و از یاد
او غافل گشته اید و حال آنکه میدانید که قطع نظر از احسانهای بی نهایت
او شما را باز رجوع با و خواهد شد نشود که فردا که شما از و ملاقات کنید خجالت
و ندامت کشیده از جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند
مَنْ عَرَفَ اللهَ وَعظمه منع فاه مِنَ الكلام یعنی هر که
حق تعالی را شناخت آنچه که حق شناختن است منع میکند دهن و زبان خود را
از گفتن حرفی که در آن رضای حق تعالی نباشد وَ بطنه مِنَ الطعام
وَعنّا نفسه بالصیام وَالقیام و باز میدارد شکم خود را از خوردن
حرام و از بسیاری خوردن قالوا آباؤنا وامهاتنا یا رسول الله

هولاء اولیاء الله حاضرون گفتند فدای تو باد یا رسول الله پدران
و ما دران ما اینها هستند اولیاء الله قال ان اولیاء الله سکتوا
فکان سکوتهم فکرا حضرت فرمودند بدرستیکه اولیا را الله چون
ساکت میشوند در آنحالت در فکر معاد خود یا در فکر قرب حق تعالی هستند و
تکلموا فکان کلامهم ذکرا و چون تکلم میکنند
کلام ایشان در حالت خلوت ذکر خداست و نظروا فکان
نظرهم عبرة و چون نظر میکنند نظر آنها عبرتست یعنی از ملاحظه احوال انقلاب
خلایق پند میگیرند و نطقوا فکان نطقهم حکمة و چون با کسی حرف
میزنند حرفهای ایشان متضمن مصالح دنیوی و اخروی باشند و مشوا فکان
مشیهم بین الناس برکة و چون راه میروند راه رفتن ایشان موجب
برکتست لولا الاجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم
فی اجسامهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب
اگر نمی بود اینکه و اجل مبرم تقدیر و تاخیر نمیشود مر آینه ارواح ایشان بسبب
خوف الهی و شوق ثواب پروازی نمود موعظه مشتمله بر اثبات وحدانیت حق سبحانه تعالی
که بتاریخ بیست و چهارم جمادی الاول سنه ۱۲۷۱ خوانده شده و هرگاه
که در جمعه گذشته مفهوم الله تعالی مجملی از دلایل و براهین در اثبات وجود رب
العالمین بحمد الله تعالی باحسن آئینی بمعرض بیان آمد امروز بدلایل عقلیه و نقلیه بیان

پیرساند که غیر ذات واجب الوجود ربی و معبودی نیست بجز ذات پاک او هیچکس و هیچ چیز
پرستش نبود پس باید دانست که عقل سلیم و ذهن مستقیم حاکم است براینکه سزاوار غایت
خضوع و نهایت خشوع کسی نیست بجز ذات پاکی که جامع جمیع صفات کمالیه و منزه از همه نقایص
و معایب باشد و سوای او همه محتاج باشند و او بطرف کسی محتاج نباشد و او منعم
محسن جمیع مخلوقات باشد و براو کسی احسانی نداشته باشد چه نزد عقلا قبیح است
مراعات آدابیکه مخصوص سلاطین است بیکی از کمترین بندگان او و چه درین صورت آقا را
با غلام او مساوی دانسته و مراعات هریک را در خور آن مراعات نموده و کسی اینهم توهم
نشود که چرا جایز نباشد که غیر ذات الله تعالی واجب الوجودی باشد که او هم
جامع جمیع صفات کمالیه باشد و سزاوار پرستش نباشد مثل ذات الله تعالی زیراکه
درین توهم ناشی از قلت تامل و تدبرات زیراکه هرگاه عاقل اذعان کرد باینکه ذاتی واجب
الوجودی هست پس جزم میکند باینکه شریکی ندارد بچند وجه اول اینکه ما عالم را مشاهده میکنیم
در غایت انتظام و نسق متینست که انتظام ما وقتی متصور میشود که حاکم یکی باشد و سلطنت
که دو پادشاه در اقلیمی نگنجد و موجب خرابی اقلیم و بی انتظامی آن میگردند و اینست
معنی قول حق سبحانه و تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا دوم از
هشام بن الحکم مرویست که گفت عرض نمودم بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه
که چه چیز دلیل میشود بر اینکه الله واحد است حضرت فرمودند که اتصال تدبیر و کمال
انتظام چنانچه حق تعالی میفرماید لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا

و این دلیل در مصطلح متکلمین مشهور بدلیل تمانع و حاصل این دلیل اینست که اگر واجب الوجود دیگر
باشد باید جمیع صفات که مقتضای واجب الوجود است در وی موجود باشد پس حی و عالم
و قادر بر همه ممکنات بود و هرگاه چنین باشد پس ممکن است که یکی از واجب الوجود
اراده امری نماید و دیگر اراده ضد آن پس اگر مراد هر دو حاصل شود اجتماع النقیضین
لازم آید و الا عجز هر دو یا یکی لازم آید وجه ثانی اینکه تعدد و تغایر ما که ما به التغایر نباشد
ممکن نیست مثلا اگر میان زید و عمرو موجب تمایز مشخص نباشد هر دو یکی شوند چه ما که
فرق کنیم میان زید و عمرو همین فرق صورت و سیرت و تعینات کنیم پس اگر
تعدد واجب الوجود ما به التغایر باشد باطل است و اگر بسبب ما به التغایر است
پس لازم آید وجود افراد واجب الوجود الی غیر النهایة چه درین صور اگر دو واجب
فرض کنند ما به التغایر سومی خواهد بود و گویا باین معنی اشاره فرموده اند
جناب صادق علیهم السلام جائی که فرموده‌اند ثم یلزمک ان ادعیت اثنین
فلا بد من فرجة بینهما حتی یکونا اثنین فصارت الفرجة
ثالثا بینهما قدیما معهما فیلزمک ثلثة فان ادعیت ثلثة لزمک
ما قلنا فی الاثنین حتی یکون بینهما فرجتان فیکون
خمسا ثم یتناهی فی العدد الی ما لا نهایة فی الکثرة وجه
ثالث اینکه شک نیست در اینکه صاحب شریک بودن مشخص در جمیع کمالات صفت
نقصست و ازینجاست که منفرد بکمالی افضل است از کسیکه در کمال خود شریک داشته باشد

و الله تعالی مبراست از نقص چه دانستی که او مستجمع صفات کمالیه است فَشَهِدَ اللهُ أَنَّهُ
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُو جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه در وصایای خود با امام حسن صلوات الله
علیه در وصایای خود با امام حسن صلوات الله علیه فرمودند که ای پسر اگر رب تو شریکی میبود
رسولان او هم پیش تو می‌آمدند و آثار سلطنت و پادشاهی و ظاهر میشد پس بدانکه معبود
یکی است لا یضادّه فی ملکه احد و لا یزول ابداً پوشیده نماند که فقیر
در توضیح امثال چنین جاها در مقام موعظه هرچند فکر میکند لیکن کلامی که اقرب باشد برای
هدایت خواص و عوام بهتر از کلام جناب سید المرسلین و جناب ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین نمی‌بیند و نمی‌یابد و از اینجا ظاهر میشود و قلب مطمئن میشود که الحق حق سبحانه و تعالی
برای هدایت مردم جناب ایشان را برگزیده و دیگران را که دعوی علم و دانش عبث
مینمایند لهذا بخاطر قاصر رسید که در توضیح این مطلب بترجمه یک حدیث اکتفا نماید که مشتمل است
بر بسیاری از فواید و از آنجا ظاهر میشود علو مرتبت و سمو منزلت اهل بیت عصمت و طهارت
در کتاب احتجاج طبرسی از جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که روزی
نزدیک جناب سید المرسلین اهل پنج مذهب و دین جمع شدند یهود و نصاری و دهریه
و ثنویه و مشرکین عرب پس یهود گفتند که ما قائلیم باینکه عزیر پسر خدا است و آمده‌ایم
تا با تو در این باب مناظره کنیم اگر تو با ما موافقت نمودی پس ما افضلیم از تو بسبب سبقت
نمودن خود بطرف صواب و اگر مخالفت مینمائی از تو در این باب مخاصمه میکنیم و نصاری
گفتند که ما میگوئیم که مسیح پسر خدا است و دهریه گفتند که ما قائلیم باینکه عالم قدیم است

و صانعی ندارد و ثنویه گفتند که مذهب ما اینست که نور و ظلمت هر دو خالق و مدبر عالم اند و مشرکین عرب
گفتند که بتهای خدایانند در آن وقت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند
آمَنْتُ بِاللّٰهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ كَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَبِكُلِّ
مَعْبُودٍ سِوَاهُ گفتند که حق تعالی مرا برسالت کافه ناس فرستاده تا بشارت دهنده
باشم و زود است که او سبحانه رد کند مکر و کید مکر کنندگان را بعد از آن فرمودند
ای گروه یهود شما میخواهید که بغیر حجت و برهان قول شما را اختیار کنم ایشان گفتند
پس حضرت فرمودند که پس چه دلیل عزیر را پسر خدا میدانید گفتند دلیل ما اینست
که وقتی که توریت از میان رفت عزیر توریت را باز برای ما پیدا کرد حضرت فرمودند
که هر گاه این کرامت موجب این باشد که آدم پسر خدا شود پس موسی چرا به بنوت
خدا بنده و پسر خدا نشود و حال آنکه از موسی اضعاف کرامت عزیر بظهور آمده و اگر مراد
شما از بنوت عزیر این باشد که مَعَاذَ الله از صلب الله تعالی پیدا شده پس شما باین عقیده
کافر شدید و خدا تعالی را ثابت کردید چیزی که از صفات مخلوقین است تَعَالَی اللهُ عَنْ
ذَلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً یهود گفتند که مراد ما از بنوت او بنوت بر سبیل ولادت نیست
بلکه این گفتن ما و را از سبیل گفتن یکی از علما ماست کسی را که خواهد او را گرامی دارد و از دیگران
امتیاز دهد ای پسر چنین مکن و چنین بکن و حال آنکه با او قرابت و در چنین جاها قرابتی و علاقه
نسبی متحقق نمیباشد پس همچنین مراد ما اینست که حق تعالی بر سبیل کرامت عزیر را به پسری
خود گرفته نه زوجه و ولادت در آن وقت جناب سید المرسلین ص فرمودند که اگر چنین است

پس موسی را چرا این منزلت ثابت نمیکنید که او سزاوارتر است از عزیر باین منزلت و بدرستی

که الله تعالی فضیحت میکند هر مطلبی را باقرار او و ایضا اگر نظر باینکه بزرگان شما در مقام

اکرام گاهی شخصی را پسر خود میگویند عزیر را پسر خدا میگویند پس نظر باینکه بزرگان گاهی در چنین

مقام شخصی را ای برادر و شخصی را ای شیخ و شخصی را ای پدر گفته خطاب میکنند و شخصی را ای

پس باید موسی را برادر خدا و یا شیخ خدا و یا پدر خدا می گفته باشید زیرا که حق تعالی موسی

را نسبت بعزیر بسیار گرامی داشته پس قوم یهود متحیر شدند و مبهوت گردیدند و ندانستند

که چه جواب گویند پس عرض نمودند که ما را مهلت ده تا دریناب فکری کنیم حضرت فرمودند

که بحکم انصاف دریناب تامل نمایید تا حق تعالی شما را هدایت کند بعد از آن

حضرت بطرف نصاری متوجه شده فرمودند که مذهب شما اینست عیسی را که قدیم

عز و جل پسر خود کرده اند پس مراد شما ازین حیث یا اینست که حق تعالی حادث شده

تا عیسی را که حادث است بوجود آورد و یا اینکه عیسی قدیم است که از ذات قدیم

بهم رسید بر تقدیر اول که قدیم حادث شده بر تقدیر ثانی که حادث قدیم شد محال لازم می آید

مدهی الاستحاله است که قدیم حادث شود و یا حادث قدیم و گویا غرض حضرت ازین کلام

ر مینست که میان پسر و پدر اشتراک میباشد میان حقیقه نوعیه و صنفیه و تفاوت

بمحض مشخصات میباشد پس باید حقیقت واجب الوجود و حقیقت عیسویه یکی باشد

و بنابرین باید که عیسی قدیم شود یا واجب الوجود حادث والله یعلم بالصواب

نصاری گفتند که ای محمد صلعم بدرستی که الله تعالی هرگاه اشیای عجیبه بر دست عیسی

ظاهر گردانید از بهشت و اورا سبیل کرامت پسر خود کردانید حضرت فرمودند که جواب این حرف

شما همانست که با یهود در باب عزیر گفته شد پس همه یهود ساکت شدند غیر از یک کس

که از آنها که او گفت که ای محمد شما ابراهیم را چرا خلیل الله میگوئید مر آنچه شما جواب

میدهید از این همان جواب ماست در باب گفتن ما که عیسی ابن الله است حضرت

فرمودند که قیاس مع الفارق کردید زیرا که معنی خلت مشعر است بر احتیاج و فاقه

پس ابراهیم هرگاه از تمام خلق انقطاع کرده بطرف محض ذات پاک او رجوع کرد چنانچه

ظاهر میشود از حال او در وقتیکه او را در منجنیق کرده اندر آن آتش انداختند و جبرئیل

در آنحالت پیش از اینکه جسم او با آتش رسد در هوا ملاقات کرد و گفت حقتعالی مرا نزد

حضرت تو فرستاده پس حضرت ابراهیم در آنوقت گفت حسبی الله نعم

الوکیل مرا حاجتی نیست بسوی کسی بجز ذات حق سبحانه و تعالی پس در آنوقت

حقتعالی او را گفت که تو خلیل منی فقیر و محتاج منی و المنقطع الیه عمن سواه

و اگر خلیل را خود از خله باشد که معنی واقف شدن بر اسرار است پس باز در آن باکی

نباشد چه درین هر دو صورت تشبیه لازم نمی آید زیرا که خله بمعنی فقیر شدن و واقف از

اسرار شدن از قبیل صفاتی است عارضی که تجانس نمیخواهد بلکه هرگاه بمعنی یافته شد

خلیل خواهند گفت کو مناسبت جنسیت نباشد بخلاف علاقه بنوت و ابوة که آن صفتی

است که زایل نمیتواند شد هر چند پدر را و پسر را ذلیل و خوار گردانند چه این صفت بسببی برو لاق

و زوال آن بعد تحقق امکان ندارد پس بعضی از آنها گفته اند که ما در بعضی کتب دیده ام

که حضرت عیسی گفت اذهب الی ابی پس حضرت فرمودند که اگر متمسک شما
آن کتابست پس در آن کتاب چنان وارد شده اِذْهَبْ اِلی اَبِی
وَ اَبِیکُم پس باید جمیع مخاطبین راهم ابنای خدا دانید چنانچه که عیسی را وایضا
از این کتاب ظاهر میشود که وجهی که شما در باب بنوه عیسی گفتند از جنبت کرامت
و جاری شدن معجزات بر دست او باطل است چه معلوم است که مخاطبین با وجود
بودن شان ابنای خدا باین کرامتها متصف نبودند و حقیقت حال اینست که
کلام عیسی را با ذکر قید و مطلب از التفهیم بید چرا جایز نباشد که مراد عیسی از قول
الی وَ اَبِیکُم نوح یا آدم بوده باشد و منظور این باشد که حق تعالی
مرا بر داشته میبرد جائی که پدر من و پدر شما نوح و آدم هستند پس نصاری همه
ساکت شدند و گفتند تا حال مثل جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله مجادلی
و مخاصمی ندیده ایم بعد از آن حضرت بطرف اهل دهر متوجه شده فرمودند
که چه چیز داعی شده است شما را بطرف اینکه میگوئید اشیا مبدء و نهایتی ندارد و از
قدیم موجود اند و همیشه خواهند بود اهل دهر در جواب گفتند که چون ما دیده ایم
که این همه اشیا از پیشتر موجود اند و فانی نمیشوند دانستیم که عالم قدیم است و همیشه
باقی خواهد ماند حضرت فرمودند که چنانچه شما حدوث عالم را ندیده اید همچنین قدم
او را هم ندیده اید چه شئی که قدیم بوده قدم شئی دیگر را نمی توانید دید پس چرا شما حکم بقدم
کردید و حال اینکه حال قدم بعینه حال حدوث است بعد از آن حضرت فرمودند

که آیا شما تجویز میکنید این را که روز و شب در یک وقت و یکموضع جمع شود یا نه ایشان

گفتند که محالست که جمع شوند حضرت فرمودند که پس چه میگوئید در صورتی که احدیها

را ما بگیریم پس آیا عقل حکم نمیکند باینکه دومی آنها باید در جانب دیگر سابق باشد پس آنها

گفتند آری چنین است حضرت فرمودند که پس درینصورت شما حکم بحدوث

آنها کردید بی آنکه حدوث آنها را دیده باشید فقیر بعرض ضمیر میرساند که این دلیل حضرت بعینه

برهان تطبیق است که حکما و متکلمین درین موضع بسیار متمسک میشوند و مراد حضرت اینست

که تنگ نیست در اینکه روز و شب متعاقب میشوند و در یکوقت جمع نمیشوند پس

بنابراین هرگاه با روز حاضر با شب حاضر را بگیریم و شروع کنیم در تطبیق روزهای سابق

باشبهای سابق عقل حاکم است باینکه در جانب ازل باید خلاف آنچه ما گرفته ایم مقدم باشد

و در محل خود ثابت شده که زیادتی بر متناهی بقدر متناهی مستلزم تناهی زاید است

پس لازم آید که سلسله ایام و لیالی هر دو حادث باشند و هذا هو المطلوب

و امثال اینحرفهای حضرت از جمله معجزات حضرت میشوند کسیکه مطلق در علوم

مهارت نداشته باشد بلکه امی محض باشد در اثنای مباحثه که محل فرصت تامل

و تدبیر نباشد ظهور اینقسم استدلال از وبدون اعجاز متصور نمیشود چنانچه بعد

رجوع بوجدان خود ظاهر میشود بعد از آن حضرت فرمودند که ایام و لیالی

خالی ازین نیست که در جانب ازل متناهی اند یا غیر متناهی در صورت تناهی

حدوث لازم می آید و در صورت لاتناهی لازم می آید آخر را و بنهار رسید

چیزیکه قدیم است آخر او چگونه بشما خواهد رسید فان ما ثبت قدمه امتنع عدمه
بعد از آن حضرت فرمودند که ما می بینیم این اشیا را که بیکدیگر محتاجند
بحیثیکه قوام محتاج بدون محتاج الیه متصور نمیشود پس هرگاه با وجود قدم
خالق عالم این باشد بگویید که در صورت حدوث چه صفت خواهد بود پس
همه اهل دهر ساکت شدند و گفتند ما درین باب فکر میکنیم بعد از آن حضرت متوجه
شدند بطرف ثنویه و گفتند کدام چیز شما را باعث شده بآنکه خالق عالم را دو تا
میدانند ایشان گفتند که هرگاه ما دیدیم که در عالم هم خیر است و هم شر و معلوم است
که خیر و شر با هم متضاد دارند پس انکار کردیم ما این را که یک کس خالق ضدین باشد
یا نمی بینی که از برف محالست که کار آتش بر آید و از آتش کار برف ما
اثبات کردیم که خالق عالم ظلمه است و نور از نور خیر صادر میشود و از ظلمه شر
حضرت فرمودند که آیا شما نمی یابید که سواد و بیاض و حمره و صفره و امثال اینها
با هم تضاد دارند چه محالست که اینها در یک محل در یکوقت جمع شوند گفتند
آری حضرت فرمودند پس شما چرا برای هر یک خالقی قرار نمیدهید و اضداد را
بر دو تا نموده اید بعد از آن حضرت فرمودند که نور و ظلمت با هم تضاد دارند
چه ظلمت در غایت پستی است و نور در غایت علو و شرف پس چگونه روا
باشد که اینها با هم آشتی نموده این عالم را که در غایت انتظام است و امتزاج خلق
کردند پس ثنویه هم ساکت گردیدند و گفتند ما درین باب فکر میکنیم بعد از آن

حضرت بطرف مشرکین عرب ملتفت شده فرمودند که شما چرا این بتها را عبادت و پرستش
میکنید آنها گفتند که ما این بتها را وسیله میسازیم بطرف خدا حضرت فرمودند که آیا
آنها سامعه دارند و اطاعت پروردگار و عبادت او میکنند که باین سبب مقرب
درگاه خدا شده اند و شما اینها را وسیله خود میسازید گفتند نه بعد از آن
حضرت فرمودند که بتها را شما از دست خود درست میکنید پس اگر صلاحیت عبادت
کردن میداشتند باید شما را آنها عبادت کنند که شما اینها را تراشیده اید
و درست کرده اید نه اینکه شما اینها را عبادت کنید بلی اینکه عارف بمصالح شما
و عالم بعواقب شما باشند شما را امر بتعظیم و عبادت آنها کرده است پس چون
حضرت این را فرمودند بعضی از آنها گفتند که چون حق تعالی حلول کرده
بود در هیاکل بعضی مردمان از آنجهه این بتها را بصورت آنها ساخته عبادت
میکنیم و بعضی از آنها گفتند که در ازمنه سابقه قومی گذشته اند که عبادت
حق تعالی بسیار میکردند و اطاعت و فرمانبرداری او مینمودند از آنجهه صورتهای
آنها را از سنگ ساخته عبادت میکنیم و بعضی از آنها گفتند که هرگاه حق تعالی
امر کرد ملائکه را بسجده آدم و آنها سجده او کردند پس ما احق تریم باینکه او را
سجده کنیم و چون سجده آدم ما را میسر نشد از آنجهه صورت او را سجده میکنیم
تقربا الی الله تعالی چنانچه که ملائکه سجده آدم کردند بجهة تقرب الی الله تعالی وچنانچه
شما میگویید که حق تعالی شما را امر نموده که بطرف کعبه سجده کنید پس شما

بطرف آن سجده میکنید چون از آنجا دور میشوید مجرا بها را از دست خود درست کرده
سجده میکنید جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله بطرف آنها که گفته اند توقع
حلول کرده بود و در میان کل بعضی رجال متوجه شده فرمودند که شما که گفتید که حق تع
حلول کرده پس شما خدا را مثل یکی از مخلوق دانستید که محل محیط او میشود و حال
خدا بنا بر رای شما مثل حال الوان در رایحه و ثقل و خفت باشد که در جسمها
حلول میکند پس چگونه محل و دیگر حالات حادث باشد و الله تعالی با وجود حلول
قدیم باشد و هرگاه حال الله تعالی مثل حال سایر محدثات باشد که در جسمها
حلول میکند پس باید فانی هم شود چنانچه که دیگر چیزها فانی میشوند و اگر لازم
میاید که جمیع صفات حوادث در وی هم هستند پس باید صفت حدوث هم
در وی باشند تعالی الله عن ذلک و هرگاه که حلول او تعالی باطل باشد پس
سجده کردن بتها را مبتنی بر حلول باشد هم باطل باشد پس آنها ساکت شدند
و آنحضرت ملتفت شد بطرف آنها که میگفتند سجده ما برای بتها بجهت آنست
که این صورتهای بعضی از مقربان خدا اند و فرمودند که هرگاه شما عبادت
کردید بندگان خدا را بجهت اینکه عبادت خدا بسیار کرده اند و روهای کریم
خود را بر خاک گذاشتند بجهت تعظیم آنها پس صاحبان عقول انصاف برای عبادت
رب العالمین چه چیز باقی گذاشتید آیا نمیدانید که از جمله حقوق کسیکه بتعظیم و عبادت
او بر شما واجب و لازم است اینست که با آن تعظیم بندگان او را با او مساوی نـ

نگردانید آیا دیدید کسی را که در تعظیم و تکریم پادشاه بندهٔ او را مساوی گرداند
پس آنها ساکت شدند و حضرت بطرف فریق سیوم متوجه شدند و گفتند که شما
در باب متمسک خود شبهه آوردید و تغلیطی کردید و حال اینکه حال ما مساوی حال
شما نیست چه ما بندگان خداییم و مخلوق او و مربوط او و هرچه او امر میکند
از او بجا می آوردیم و هرچه ما را از آن نهی مینماید از آن باز میباشیم و او را عبادت
میکنیم قسمی که او ما را بآن امر نموده و از آن تجاوز نمیکنیم زیرا که ما مطمئن نیستیم
از اینکه در صورت تجاوز حق تعالی از ما در غضب شود و چگونه مطمئن باشیم
و حال اینکه حق تعالی ما را نهی نموده از اینکه از پیش خود در چیزی بر او تقدم
جوییم و اختراع کنیم پس هرگاه حق تعالی ما را امر نمود که در هر بلادی که باشید بطرف
کعبه سجده کنید پس ما بسبب امتثال امر او و در میان از فرمانبرداری او بیرون
نگذاشتیم و حق تعالی هرگاه ملائکه را حکم کرد بسجده آدم پس حکم نکرد شما را که هرکه بصورت
آدم باشد او را سجده کنید پس شما را جایز نباشد که بر سجده ملائکه که بجهت آدم بامر
الهی واقع شد قیاس کنید سجدهٔ خود را برای صورتی که شبیه صورت آدم باشد
زیرا که شما نمیدانید که آنچه شما میکنید حق تعالی از آن راضی است یا نه بعد از آن
فرمودند که خبر دهید مرا از اینکه هرگاه یکی از شما کسی را اجازت دهد که در روزی
معین داخل خانهٔ او شود آیا او را جایز است که در روزهای دیگر بی اجازت
مالک داخل خانهٔ او شود یا اینکه کسی بکسی یک اسبی دهد یا پارچه پس آنکس را

برسد که بدون اجازت او دیگرا سپهای او و ثیاب او بگیرد آنها گفتند که ما را جایز نیست که بار دیگر بدون اجازت داخل خانه او شویم و یا اسپهای او را و یا ثیاب او را بگیریم حضرت فرمودند که پس چگونه تجویز میکنید سجده کردن بتها را بی آنکه حق تعالی شما را اجازت داده باشد پس همه ساکت شدند و گفتند ما را مهلت ده که تا در این باب تأمل نمائیم جناب صادق صلوات الله علیه فرمودند که قسم بذات پاک خدا وندیکه جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله را برسالت فرستاده که روز سیم همه آنها آمده پیش رسول خدا مسلمان شدند و آنها بیست و پنج کس بودند از هر گروهی پنجکس و هر گاه که دانسته شد که غیر از ذات جناب حق سبحانه و تعالی ربی و معبودی نیست و کسی سزاوار پرستیده شدن نیست نه بجنان و نه بلسان و نه بارکان پس باید بعبادة قلبی و زبانی و ارکان ذات الله تعالی را مخصوص گردانی تا در قبر از ملائکه مشنوی گفت که الله ربی و معبودی اما تخصیص جناب باری بعبادة قلبی پس عبادة از اعتقاد کردنست بربوبیت الله تعالی بقلب خاضع و خاشع بودن در همه حال و در همه امور رضای او جستن خصوصًا در عبادات و غیر او را معبود دانستن و دانستن الله تعالی او واحد احد من جمیع الوجوه پنداشتن در کتاب توحید ابن بابویه از شریح بن هانی منقولست که اعرابی در روز جنگ جمل پیش حضرت آمده گفت که ای امیر المؤمنین صلوات الله علیه تو میگوئی که ان الله واحد پس مردمان برا و حمله کردند و گفتند ای اعرابی این کدام وقت است که در عین تشویش و تعلق خاطر حضرت امیر سوال از مسئله توحید میکنی حضرت امیر علیه السلم فرمودند که بگذارید و متعرض او مشوید که ما که از لشکر عایشه

جنگ میکنیم برای همین است تا خدا را بیگانگی پرستند و آنچه مقتضای الست از آن
استنکاف مینمایند بعد از آن حضرت بطرف اعرابی متوجه شده فرمودند که ای
اعرابی الله واحد چهار معنی دارد دو معنی از آنها حق تعالی را واحد میتوان گفت
و دو معنی جایز نیست که او را واحد گویند اما اینکه جایز نیست پس یکی از جمله معدودهای
متعدد دانستن مثل اینکه بگوئی اَللّٰه وَاحِدٌ مِنْ جملة عَشَرة آلهة یا بمعنی که
کافر است کسیکه گفت ثالث ثلثه و اینکه فردی از نوع دانستن چنانچه میگویند هُوَ وَاحِدٌ
مِنَ النّاسِ چه در اینصورت شرک لازم می آید اما آن دو معنی که جایز است پس یکی اینکه
بگوئی احد یکی است و هیچ چیز او را شباهتی ندارد و معنی دیگر اینکه حق تعالی احد المعنی است منقسم
نمیشود نه در ذهن و نه در خارج شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب توحید گفته که گاهست
که تثنیه را شمار میکنند با مجانس خود با اینکه میگویند هٰذا رَجُلٌ وَهٰذانِ رَجُلانِ
وَثَلاثَة ثَلٰثة رِجال و باین معنی حق تعالی را واحد نمیتوان گفت و گاه است که تثنیه
شمار میکنند ما مباین و مثل هٰذا اَبیاضٌ وَهٰذانِ بَیاضٌ وَسَوادٌ وَهٰذانِ
شَیئانِ و امثال آن و باین حیثیت حق تعالی را داخل عدد دانست میتوان بود چنانچه
حق سبحانه و تعالی میفرماید مَا یَکُونُ مِنْ نَجْوَی ثَلٰثَةٍ اِلّا هُوَ رَابِعُهُمْ
وَلا خَمْسَةٍ اِلّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلا اَدْنیٰ مِنْ ذٰلِکَ وَلا اَکْثَرَ
اِلّا هُوَ مَعَهُمْ اَیْنَمَا کَانُوا اما تخصیص بعبادت زبانی پس ذکر حق سبحانه و تعالی
است بکلمه توحید در همه حال چنانچه منقولست که حضرت موسی بحق تعالی مناجات کرد

بعضی از اوقات مرا حالتی رسیده که در آن وقت شرم می آید مرا که نام پاک ترا جاری سازم
و ترا یاد کنم حق تعالی در جواب فرمود که ای موسی ذکر من در همه حال مستحسن است
در کتاب توحید از ابی سعید الخدری منقولست که جناب سید المرسلین صلی الله علیه
و آله فرمودند که نگفتیم من و نه کسی مثل من پیش از من مثل قول لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ و هم دران کتاب
از جناب صادق علیه السلام منقولست که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند
خَیْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ و هم از آنحضرت منقولست که فرمودند
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ ثَمَنُ الْجَنَّةِ و هم دران کتاب از ابن خالد منقولست که گفت فرستاد
مرا پیغمبر خدا تا بشارت دهم مردمان را که مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ
لَا شَرِيكَ لَهُ فَلَهُ الْجَنَّةُ و هم دران کتاب از امام رضا علیه منقولست که جناب سید
المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که کَلِمَةُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ بسیار کریم و بزرگ
است هرکه از اخلاص بگوید مستوجب بهشت میشود و هرکه آن را بکذب بگوید خون او و مال او
بر دیگران بی اجازت او حرام میگردد لیکن مآل کار او به آتش دوزخ است و هم دران
کتاب از جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که عمودی هست
از یاقوت سرخ که سر او تخت عرش الهی است و اسفل او بر پشت ماهی است که زیر زمین هفتم است
پس وقتیکه بنده حضرت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ میگوید عمود در حرکت می آید و همچنین
عرش الهی و ماهی پس حق تعالی میفرماید که ای عرش ساکن شو پس عرش عرض میکند که چگونه
ساکن شوم و حال آنکه گوینده لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ بخشیده نشده پس حق تعالی میفرماید

که گواه باشید ای ساکنان سموات که بدرستی که من گوینده لا اله الا الله
را بخشیدم و مسم دران کتاب مسطور است که جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله فرمود
که جناب حق سبحانه و تعالی میفرماید لا اله الا الله حصنی فمن دخله امن
من عذابی و بعضی از اهل معرفت بعضی از نکات در وجه فضیلت ذکر
لا اله الا الله گفته اند لیکن عمده درینباب احادیث اند و کسی را توهم
نشود که هرگاه امثال این احادیث وارد شده اند پس بچه دلیل اصحاب شما میگویند
که غیر از امامیه همه از اهل نار اند زیرا که دانستی که در بعضی ازین احادیث تصریح واقع شده
که تا در گفتن لا اله الا الله صادق نباشد داخل جنت نمیشود که خون و مال او
مصئون و محفوظ شود و لا اسلم که آدم در توحید مخلص باشد در حالتیکه منکر
یکی از ضروریات دین و مذهب باشد لیکن هرگاه تکالیف شرعیه بحسب اختلاف
اوقات مختلف میشود پس میتوانند که در وقتی که غیر از اذعان یگانگی حق تعالی
تکلیفی نبوده باشد همین اذعان موجب دخول جنت باشد چه او مانجه در آن وقت
در اذعان معتبر است کرده و در وقت دیگر چون بمزید تکلیفات مکلف شدند
لابد است در باب توحید که بان تکلیف هم قائل باشند و بمجرد لا اله الا الله
گفتن داخل جنت نشوند و موید اینست احادیث بسیار از انجمله حدیثی است
که در کلینی از امام باقر علیه السلم منقول است و الحدیث بسیار طولانی است
لهذا انتقل بعضی از محصلات او میپردازد و بعضی فرمودند که جمیع انبیا مبعوث

شدند باینکه الله تعالی را امت او یگانگی پرستند پس هرگاه امت او اقرار کردند
بتوحید الله تعالی و آنچه مقتضای آنست بعمل آوردند حق تعالی ایشان را داخل جنت گردانید
پس چون موسی اخ تعالی فرستاد امر نمود که امت او گواهی دهند بر اینکه :
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه بگویند و روز شنبه را حرمت کنند و در ان روز شکار ماهی
نکنند پس چون امت او حرمت روز شنبه نکردند حق تعالی بر آنها غضبناک
گردید هرچند آنها غیر خدا را معبود نمیدانستند و ایشان را بصورت میمون
مسخ گردانید پس چون عیسی آمد حرمت روز شنبه برطرف شد و اقرار بتوحید
و شریعت او واجب گردید بعد ازان جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله
مبعوث شدند تا ده سال که در مکه تشریف داشتند هرکه بمجرد توحید حق تعالی قایل
بود بهشت برای او واجب میگردید و ازانجاست که در ایات مکی وعید
شدید در هیچ تکلیفی از تکالیف شرعیه نیست بلکه بر سبیل استحباب و کراهیت است
و چون در مدینه تشریف آوردند بنای اسلام بر پنج چیز گردید شَهَادَتُ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ عَبْدُهٗ
وَ رَسُوْلُهٗ وَ اِقَامَ الصَّلٰوةِ وَ اِیْتَاءَ الزَّکٰوةِ وَ حَجَّ الْبَیْتِ
وَ صِیَامَ شَهْرِ رَمَضَانَ و در تکالیف شرعیه وعید شدید وارد گردید و
منکر یکی از ارکان و ضروریات مذهب را مستحق جهنم گردانید و هم ازانجمله است
حدیثی که متضمن سوال اعرابی و جواب حضرت امیر است چه جواب آنحضرت صریح

است در اینکه اصحاب جمل قایل بتوحید در حقیقت نبود هر چند خدا را یکی دانستند وهم از انجمله
است حدیثی که در کتاب توحید از اسحق بن راهویه منقولست که گفت چون حضرت امام
علیه السلام به نیشابور رسید و خواستند از انجا جائی که مامون طلبیده بود تشریف ارزانی
فرمایند اصحاب حدیث که دران شهر بودند بخدمت حضرت آمدند و عرض نمودند که
شما ازینجا کوچ میکنید و حدیثی نقل نمودید که ما مستفید می شدیم و در آنوقت حضرت سوار شده
بودند پس از عماری سر برون آورده فرمودند سَمِعْتُ اَبِی مُوسَی ابْنَ جَعْفَرٍ
یَقُولُ سَمِعْتُ اَبِی مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ یَقُولُ سَمِعْتُ اَبِی عَلِیَّ ابْنَ الْحُسَیْنِ
یَقُولُ سَمِعْتُ اَبِی الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ یَقُولُ سَمِعْتُ اَبِی اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ
عَلِیَّ بْنَ اَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ یَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ یَقُولُ سَمِعْتُ جَبْرَئِیلَ حصنی یَقُولُ سَمِعْتُ اللّٰهَ جَلَّ
جَلَالُهُ یَقُولُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی اَمِنَ
مِنْ عَذَابِی چون اندکی مرکب حضرت پیش رفت باواز بلند فرمودند بِشُرُوطِهَا
وَاَنَا مِنْ شُرُوطِهَا یعنی کلمه توحید وقتی نجات میدهد که با شرایط متحقق شود
و از جمله آن شرایط یکی منم یعنی بامامت من قایل باشند اما تخصیص حق تعالی بعبادت
ارکان پس اینست که با عضا و جوارح دیگری را عبادت نکنند قسمی که الله را عبادت
میکنند مثلا سجده کردن و سر را بر زمین گذاشتن باید برای غیر خدا العمل نباید مجمع علیه
میان اهل اسلام است که سجده از برای غیر خدا از جهت عبادت کردن شرک

و کفر است و بقصد تعظیم بدون امر خدا فاسق است در حدیث معتبر منقولست که
شخصی از حضرت صادق صلوات الله علیه سوال کرد که آیا صلاحیت
دارد سجده کردن از برای غیر خدا فرمودند که نه پرسید که پس چگونه امر کرد
ملائکه را بسجدهٔ آدم فرمود که هر که بامر خدا سجده کند سجدهٔ از برای خدا کرده است
پس سجده ملائکه از برای خدا بود چون بامر او بود در مجمع البیان مسطور است
که یحیی بن اکثم از موسی بن محمد سوالی چند نمود موسی ابن محمد آن سوالها را
بخدمت امام رضا علیه السلم عرض نمود و آخر آن سوالها این بود که آیا یعقوب
چه گونه یوسف را سجده کرد و حال اینکه هر دو انبیا بودند حضرت امام رضا علیه
السلم فرمودند که سجده یعقوب برای خدا بود نه برای یوسف و ضمیر مجرور
در قول حق تعالی و خروا له سجدا راجع بطرف حق تعالی است نه بطرف یوسف
و این برای طاعت خدا بود و نه برای یوسف چنانچه سجده ملائکه برای آدم
در بعضی رسائل غیر معتمده بنظر رسیده که جاثلیقی بخدمت جناب امیر المومنین صلوات
الله علیه و آله آمد و اراده نمود که آنحضرت را سجده کند حضرت فرمودند
اسجد الله تعالی ولا تسجدلی پس بدرستیکه من شنیدم از جناب
سید المرسلین صلی الله علیه و آله که میفرمودند که اگر سجده برای غیر حق تعالی جایز می
بود هر آیینه من امر میکردم که زن شوهر خود را سجده کند و هم دران رساله است
که رومی معاذ زمین آمد جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله را سجده کرد

حضرت فرمود که ای معاذ اینچه بودی که سنت بجا آوردی معاذ گفت که من دیدم
یهود و نصاری را که بزرگان خود را سجده میکنند و میگویند که تحیت انبیا همین
قسم میباشد حضرت فرمودند دروغ میگویند و بر انبیا بهتان میبندند و معصومین
این مرد و حدیث چون چندان غرابتی ندارد لهذا در محل نابید ذکر نموده شد
مواعظ مشتمل بر تحقیق معنی نبی و بیان اسم و نسب جناب سید المرسلین و کیفیت رضاع آنحضرت اکثر
بان متعلق است که بتاریخ دهم یا یازدهم شهر جمادی الاول سنه ۱۲۳۲ اخوانده شد
اما اینکه جناب امام زین العابدین صلوات الله علیه فرمودند که سوال دویم منکر
و نکیر در قبر از تو از نبی تو خواهد بود که حق تعالی او را برسالت پیش تو فرستاده پس
این از جمله اموریست که از بسیاری از احادیث مستفاد میشود و جوابی که ترا از دست تنها
در آنوقت نجات می بخشد اینست که بصمیم قلب بگوئی محمد نبی و هرگاه این کلام نظر
بجواب و سوال اول مرکب از سه جزو است که ذات جناب رسالتماب صلی الله علیه
و آله باشد و مفهوم نبوة و ثبوت نبوت برای آنحضرت لهذا اداب تعلیم مقتضی آنست
که بالاجمال به بیان و تعریف و توضیح هر یک از این اجزای ثلثه پردازد پس باید دانست
که جناب صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ده نام داشت در قران مُحَمَّدٌ وَ اَحْمَدُ وَ عَبْدُ اللّٰه وَ طٰهٰ وَ یٰسٓ وَ نٓ
وَ مُزَّمِّل وَ مُدَّثِّر و ذکر چنانچه فرموده است وَ مَا مُحَمَّدٌ رَسُولٌ وَ
مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَاْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ اَحْمَدُ وَ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللّٰه

کادوا یکذبون علیه لبدا وطه ما انزلنا علیک
القران لتشقی ویس والقران الحکیم ونون والقلم
وما یسطرون و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر و انا انزلنا
الیکم ذکرا رسولا پس حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه فرمودند که ذکر از نامهای آنحضرتست و مائیم اهل ذکر که حق تعالی در قرآن
امر کرده است که هرچه ندانید از اهل ذکر سوال کنید و در حدیث دیگر وارد شده
که گروهی از یهود بخدمت حضرت رسول ص آمدند و سوال کردند که بچه سبب ترا احمد و ابو القاسم
و بشیر و نذیر و داعی نامیدند و آنحضرت در جواب فرمود که مرا محمد ص نامیدند زیراکه
ستایش کرده شده ام در زمین و احمد نامیدند برای آنکه مرا ستایش میکنند در
آسمان و ابو القاسم نامیدند برای آنکه حق تعالی در قیامت بهشت و جهنم را بسبب من
قسمت مینماید پس هرکه کافر شده است و ایمان نیاورده است از گذشتگان و آیندگان
بجهنم میفرستد و هرکه ایمان آورده بمن و اقرار نماید به پیغمبری من او را داخل بهشت
گرداند و مرا داعی خوانده است برای اینکه مردم را دعوت میکنم بدین پروردگار
خود و مرا نذیر خوانده است برای آنکه بترسانم بآتش هرکه نافرمانی من کند و بشیر نامیده است
برای آنکه بشارت میدهم مطیعان خود را به بهشت و آنحضرت پسر عبدالله است و عبدالله
پسر عبدالمطلب و عبدالمطلب پسر هاشم و هاشم پسر عبد مناف و مادر آنحضرت آمنه
دختر وهب پسر عبد مناف بن زهره بن کلاب است و در بیان شمایل کثیرالفضایل آنحضرت

دختر وهب پسر عبد مناف بن زهرة بن کلابست و اما شمایل کثیر الفضایل آنحضرت
و بعضی اوصاف پس در حدیث معتبر از حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله
علیهما منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دیدهای با عظمت می‌نمود و در سینه‌ها
مهابت او بود و نور رویش می‌درخشید مانند ماه شب چهارده از میانه بالا اندکی بلندتر بود
و بسیار بلند نبود و سر مبارکش مدور بود و مویش نه بسیار پیچیده و نه بسیار افتاده و موی
سرش اکثر اوقات از نرمه گوشش نمی‌گذشت و اگر بلندتر می‌شد میانش را می‌شکافت
و برو و طرف سر می‌افکند رویش سفید نورانی بود و گشاده پیشانی بود ابروانش باریک
و مقوس و کشیده بود و پیوسته نبود و بعضی روایت کرده‌اند که پیوسته بود و رگی در میان
پیشانیش بود که در هنگام غضب پر می‌شد و بر می‌آمد و بینی آنحضرت کشیده و باریک بود
و میانش اندک امدگی داشت و نوری از آن می‌تافت ریش مبارکش انبوه بود و گونه‌هایش
هموار بود و بر آمده نبود و دهانش بسیار کوچک نبود و دندانهایش سفید و براق
و نازک و گشاده بود و موی باریکی از سینه تا ناف آنحضرت روییده بود و گردنش در صفا
و نور و استقامت مانند گردن صورتها بود که از نقره می‌سازند و صیقل می‌زنند اعضای بدنش
همه معتدل و قوی اندام و خوشنما بود و سینه و شکمش برابر یکدیگر بود و میان دو کتفش
پهن بود و سر استخوانهای بندهای بدنش قوی و کنده بود و اینها از علامات شجاعت
و قوتست و در میان عرب ممدوح است بدنش سفید و نورانی بود و از میان سینه تا نافش
خط سیاه باریکی از مو بود و مانند نقره که صیقل زده باشند و در میانش زر بادی

صفا خط سیاهی نماید و پنا نهاد اطراف سینه و شکم آنحضرت از مو عاری بود
و ذراع و دستهایش مو داشت بندهای دستهایش دراز بود و کف مبارکش گشاده
بود و دستها و پاهایش قوی بود و این صفت در مردان پسندیده است و علامت
قوه و شجاعت است و انگشتانش کشیده و بلند بود و ساعدها و ساقهایش
صاف و کشیده بود و کف پاهایش هموار نبود بلکه میانش از زمین دور بود و پشت
پاهایش بسیار صاف و نرم بود بمثابه که اگر قطره آبی بر آنها ریخته میشد بند نمیشد
و چون راه میرفت قدمها را بر وضع متکبران بر زمین نمیکشید بلکه از زمین میکند و میگذاشت
و سر را بزیر می افکند مثل کسیکه از بلندی به نشیب آید و گردن را بر وضع متحیران
نمیکشید و گامها را دور میگذاشت اما بتأنی و وقار میرفت و چون بجانب خود ملتفت
میشد که با کسی سخن بگوید بر وضع ارباب دولت بگوشه چشم نظر نمیکرد بلکه با تمام بدن
میگشت و سخن میگفت و در اکثر احوال دیده اش بزیر بود و نظرش بسوی زمین
زیاده بود از نظرش بسوی آسمان و در نظر کردن چشم نمیگشود و بگوشه چشم نظر
میکرد و هر کرا میدید مبادرت بسلام مینمود و اندوهش پیوسته بود و فکرش دایم بود
و هرگز از فکری و شغلی خالی نبود و بدون احتیاج سخن نمیفرمود و دهان را بسخن
میگشود و جلی و واضح میفرمود و کلمات جامعه میگفت که لفظش اندک و معنیش بسیار
بود و ظاهر کننده حق بود و زیادتی در کلامش نبود و از افاده مقصود قاصر
نبود و خویش نرم بود و درشتی و غلظت در خلق کریمش نبود و کسی را حقیر نمیشمرد

و اندک نعمتی را عظیم میدانست و هیچ نعمتی را مذمت نمیفرمود و اما خوردنی و آشامیدنی
را هم مدح نمی نمود و از برای فوت امور دنیا بغضب نمی آمد و چون حقی را میدید که
ضایع میشد چنان در خشم می آمد از برای خدا که کسی او را نمی شناخت و هیچکس در برابر
غضب او نمی ایستاد تا آنکه انتقام از برای حق میکشید و چون اشاره میکرد ابند
چون اشاره مینمود بدست اشاره میفرمود نه بچشم و ابرو و در مقام تعجب و شادی
مبارک را میگردانید و حرکت میداد و گاه دست راست را بر دست چپ میزد و چون
بخشم می آمد از برای خدا بسیار مبالغه و اهتمام مینمود و چون شاد میشد دیده بر هم
میگذاشت و بسیار اظهار فرح میکرد و اکثر خندیدن آنحضرت تبسم بود و کم بود
که صدای خنده آنحضرت ظاهر شود و گاه دندانهای مبارکش مانند دانهای تگرگ که میمی
ظاهر میشد در خندیدن و چون بخانه میرفت اوقات شریف خود را سه قسمت میکرد
چیزی برای عبادت حق تعالی و چیزی برای زنان و اهل خود و چیزی که برای خود
گذاشته بود بر مردم قسمت مینمود و هیچ از ایشان ذخیره نمینمود اول صرف خواص
میکرد بعد از آن صرف عوام و هر کس را بقدر علم و فضیلت در دین زیادتی میداد
و در خور احتیاج متوجه ایشان میشد و آنچه موجب صلاح است بود برای ایشان
بیان میفرمود و مکرر میفرمود که حاضران آنچه از من میشنوند بغایبان برسانند
و میفرمود که برسانید بمن حاجت کسانی را که حاجت خود را بمن نتوانند رسانید
که هر که برساند بسلطانی حاجت کسی را که قادر بر رسانیدن حاجت خود نباشد

حق تعالی قدمهای او را در قیامت ثابت گرداند و غیر این نوع سخنان فائده مند نزد آنحضرت
سخن مذکور نمی‌شد و کسی را بر لغزش و خطای سخن مؤاخذه نمی‌فرمود و صحابه داخل می‌شدند
بمجلس آنحضرت طلب کنندگان علم و متفرق نمی‌شدند مگر آنکه از حلاوت علم و حکمت
چشیده بودند و چون از خدمتش بیرون می‌رفتند هدایت کنندگان و راه نمایان دیگران
بودند این احوال خانه رفتن آنحضرت بود و چون بیرون می‌آمد بی‌فائده سخن نمی‌گفت و دلهای
مردم را جمع می‌نمود و ایشان را از نفرت نمی‌فرمود و کریم هر قومی را گرامی می‌داشت و او را بر آن
قوم والی می‌کرد و می‌ترسید و از شر مردم در حذر بود اما از ایشان کناره نمی‌کرد و خوش‌روئی
و خوش‌خوئی را از ایشان دریغ نمی‌داشت و جستجوی اصحاب می‌نمود و احوال ایشان می‌گرفت
و از مردم می‌پرسید آنچه شایع در میان ایشان بود و نیک را تحسین می‌نمود و تقویت می‌فرمود
و بد را تقبیح می‌نمود و سعی در قلع آن می‌فرمود و امورش همه معتدل بود و افراط و تفریط و اختلاف
در کارهایش نبود و هرگز غافل از مردم نمی‌شد که مبادا غافل شوند و بسوی باطل میل کنند و در
حق کوتاهی نمی‌کرد و از آن نمی‌گذشت و نیکان خلق نزدیک او جا می‌دادند و افضل
خلق نزد او کسی بود که مواسات و معاونت و احسان و یاری بمردم بیشتر کند و چون
مجملی از احوال آنحضرت از ابتدای ولادت تا وقت بعثت موجب مزید بصیرت مستمعین
در باب معرفت آنجناب بود لهذا به بیان آن می‌پردازد و بکمال اختصار در آن بکار
می‌برد چه استیعاب جمیع احوال و تفاصیل معجزات که از ابتدای ولادت تا وقت بعثت
بظهور آمده اند درین باب بکمال متعسرست که اجماع علمای امامیه

برین منعقد شده که ولادت با سعادت آنحضرت در هفتم ماه ربیع الاول واقع شده
مگر محمد بن یعقوب کلینی که او گفته که دوازدهم ماه مسطور است و شاید قول او مبنی
بر تقیه باشد و اشهر آنست که در همان سال هلاک اصحاب فیل که باراده هدم کعبه آمده بودند
قبل از ولادت آنحضرت اتفاق کردند و بروایت کلینی و غیره از روز جمعه بود و تولد
آنحضرت شعب ابی طالب در مکه معظمه در خانه که معروف بود بخانه محمد بن یوسف و بروایت
شاذان چون یکماه از مده حمل آنحضرت گذشته بود خطی از یثرب متضمن خبر وفات فاطمه بنت
عبد المطلب بحضرت عبد المطلب رسید و دران مندرج بود که مالی بسیار گذاشته
شما زود تشریف آرید و آن را از حصه قبض آرید پس حضرت عبد المطلب حضرت عبد الله را
همراه گرفته بیثرب تشریف بردند و حضرت عبد الله در آنجا وفات یافت حضرت عبد المطلب را
غم بسیاری عارض شد و بسیار گریست و آنحضرت را در آنجا مدفون ساخت و قبه
بزرگی از آجر و گچ بر سر قبر آنحضرت تعمیر نمود و از آنجا مراجعت فرمود و آمده حضرت آمنه را
بسیار تشفی و دلداری نمود و هزار درهم در آن وقت باو داد و فرمود که ای آمنه غمگین مباش
که قدر تو بزرگست نزد من بجهت آنکه در شکم تست پس حضرت آمنه بلوازم ماتم داری قیام نمود
پس هرگاه نه ماه کامل از مده حمل گذشت حضرت آمنه بمادر خود بره گفت که ای مادر من بدرستی
که دل من میخواهد که در خانه تنها نشسته ساعتی از شوهر خود و بر جوانی و حسن و جمال
او گریه کنم پس وقتی داخل حجره شوم باید کسی داخل الحجره نشود پس مادر حضرت آمنه گفت
که داخل شو که سزاواری که بر چنین مصیبت گریه کنی پس آمنه داخل خانه شد و شروع

کریه نمود و درآنوقت او را درد زه عارض شد پس خواست که در راه مفتوح سازد نتوانست
گشود و جائی که نشسته بود باز همانجا نشست و گفت وا وحدتاه پس درآنحال سقف خانه
شق گردید و چهار حور از انجا نازل شدند و گفتند ای دختر عم مخور که ما برای مدد تو آمده ایم
پس آمنه را درآنوقت اندک خوابی مشغول گردید چون چشم وا کرد دید که جناب سید کاینات
بوجود آمده و پیشانی خود را بر زمین گذاشته حق تعالی را سجده میکند و بر دو انگشت
شهادت اشاره کرده لَا اِلٰهَ اِلَّا الله میخواند و درآنوقت چهارده کنگره از
ایوان فارس افتاده و آتش فارس خاموش گردید و معجزات بسیار درآنوقت
بظهور آمدند که محل گنجایش ذکر آنها ندارد و درآنوقت آمنه دروازه را وا کرد
و مادر و پدر خود را گفت که شما کجا بودید که از سرگذشت من خبردار نشدید و تمام سر
گذشت را نقل کرد وهب بغلام خود گفت که برو زود عبد المطلب نوید ولادت
برسان و اهل مکه از مشاهده عجایب الساعت که در آسمان و زمین برکت وجود
آنحضرت بظهور آمده بود تعجب میکردند و نمیدانستند که از چه سببست پس چون عبد المطلب
خبر ولادت یافت خوش حال گردید و گفت من از شب مشاهده چندین عجایب میدانستم
که آنحضرت بوجود آمده پس عبد المطلب آمد و روی آنحضرت را دید مثال ماه شب چهاردهم
میدرخشید و آنحضرت در تسبیح و تقدیس حقتعالی مشغولست پس بسیار تعجب نمود و خوشحال
گردید چون روز دیگر شد عبد المطلب باز تشریف آورد و گفت ای آمنه نور چشم
و ثمره فوادم را بیار پس حضرت آمنه آنحضرت را پیش حضرت عبد المطلب آورد عبد المطلب

عبد المطلب گفت که ای آمنه این پسر مرا از نظرها مخفی دار و کسی منما پس حضرت عبد المطلب
آنحضرت را اندرون خانه آورد و چون اول قدم در بیت الحرام گذاشت شنید
که آنحضرت بسم الله و بالله گفت و از خانه خدا آواز آمد اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا
مُحَمَّدُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُه پس عبد المطلب بنا بر مصلحت خواست
که بدن آنحضرت بلات و عزی مالد تا دشمنان با آنحضرت عداوت نکنند چون نزدیک
بتان رفت کسی ورا بعقب کشید چون بطرف عقب نگاه کرد کسی را ندید بار دیگر اراده
مس نمود باز کسی او را کشید چون نگاه کرد کسی را ندید بار سیم که اراده نمود چنان او را
کسی بشدت کشید که بر زمین نشست و آواز آمد که یا ابا الحارث میخواهی که بدن طاهر را
بجسم نجس بمالی پس عبد المطلب در آنحال اشعاری چند متضمن شکرانه این عطیه و مدح
مولود انشا نمود و روز سیم برای آنحضرت عبد المطلب گهواره خرید که از چوب صندل
اسود آن را درست کرده بودند و شبکهای آن از دندان فیل مرصع بطلای سرخ
بود و مروارید بزرگ برای بازی کردن آنحضرت فرستاد و آنحضرت وقتی که در گهواره
از خواب بیدار میشدند تسبیح پروردگار خود میکرد و هرگاه یکماه از ولادت آنحضرت گذشت
هر که نظر میکرد میدانست که از عمر آنحضرت یکسال گذشته و چون دو ماه از ولادت
آنحضرت گذشت جد مادری آنحضرت وهب برحمت خدا واصل گردید و در دامن کوه
صفا او را حضرت عبد المطلب وغیره دفن کردند مولانا مجلسی علیه الرحمه در بحار
از کتاب فضایل بروایت واقدی نقل کرده اند که چون عمر شریف حضرت رسالتپناه

صلی الله علیه و آله بچهار ماه رسید حضرت آمنه مادر آنحضرت وفات یافتند پس باقی ماند
آنحضرت بی مادر و پدر در کنار حضرت عبد المطلب جد خود پس د سوار شد بر عبد المطلب
وفات آمنه بسبب یتیم شدن محمد صلی الله علیه و آله و سه روز آنحضرت خوردن
و آشامیدن را ترک نمود پس بعد از آن حضرت عبد المطلب رفت بسوی عاتکه
و صفیه دختران خود و گفت بگیرید محمد را و آنحضرت صلی الله علیه و آله گریه میفرمود
و ساکن نمیشد و عاتکه عسل و تربد بخورد آنحضرت میداد و آنحضرت زیاده گریه میکرد
راوی گوید که حضرت عبد المطلب غمگین شدند و فرمودند بعاتکه که کاش
محمد بگیرد پستان یکی از عورات را پس عاتکه کنیزان و غلامان را بسوی زنان بنی هاشم
و قریش فرستاد و طلب نمود ایشان را برای شیر دادن محمد صلی الله علیه و آله
پس آمدند نزد عاتکه چهار صد و شصت زن از دختران بزرگان قریش پس هر یک از آن
زنها آنحضرت در کنار میگرفت و پستان خود را در دهان آنحضرت میداد آنحضرت
قبول نمیفرمود زنها همه حیران گشتند پس حضرت عبد المطلب آن زنها را رخصت فرموده
و آنحضرت گریه میکرد پس بر آمد عبد المطلب مغموم و نزد خانه کعبه نشستند و سر خود را
برهنه زانوها نهادند مانند زنی که بچه اش بمیرد ناگاه عقیل بن ابی وقاص آمد و عقیل
سردار قریش بود پس هرگاه دید عبد المطلب را غمگین و دید از سبب آن استفسار
نمود عبد المطلب گفتند که ای سید قریش بدرستی که فرزند من محمد بسبب نیافتن
شیر گریه میکند و نوازش میکرد و وقتیکه مادر او مرده است و مرا بسبب آن طعام و

کو را نیشنود و عرض نمودم زنان قریش و بنی هاشم را پس او قبول نکرد و پستان
یکی از ایشان را پس حیران شدم و چاره من منقطع شد پس عقیل گفت که یا ابا الحارث
در ستیکه من میدانم زنی را که از بزرگان قریش که مثل او زنی نیست و نام او حلیمه است
و از اولاد حضرت اسمعیل است پس گفت عبد المطلب که ای سید قریش مرا آگاه
خوش ساختی مرا پس طلبید حضرت عبد المطلب غلام خود شمردل را و فرمود که
برو بجانب قبیله بنی سعد و بخوان برای من ابا ذویب را که پدر حلیمه است پس رفت شمردل
نزد ابا ذویب و پیغام حضرت عبد المطلب رسانید ابا ذویب گفت سمعا و طاعة
و برخواست و روانه شد بسوی مکه پس هرگاه داخل مکه شد شمردل پیش آمد و خبر بعبد
المطلب رسانید و آنحضرت با جمعی از روسا مکه نشسته بودند پس هرگاه
دیدند آنحضرت ابا ذویب عبد الله را برخواست و استقبال نمود و معانقه کرد و در
پهلوی خود نشانید و زمانی کلام نفرمود تا از مشقت راه بیاساید بعد از آن حضرت فرمود
که یا ابا ذویب آیا میدانی که برای چه طلبیده ام ترا ابا ذویب گفت که ای سید من
و سردار قریش و بنی هاشم بفرما تا بشنوم و بران عمل نمایم عبد المطلب
فرمود که بدان ای ابا ذویب بدرستی که فرزند زاده من محمد بن عبد الله چهار ماه
است و مادرش وفات یافته و پدرش مفارقت یا دیار کرده بسیار میگرید و پستان هیچ
زن را قبول نمیکند و شنیده ام که ترا دختری هست که شیر دارد اگر مصلحت دانی
برای شیر دادن محمد او را حاضر ساز که اگر شیر او را قبول نماید ترا و عشیره ترا

توانگر کردانیم عبد الله ازین مژده بسی شاد شد و بسوی قبیله خود برگشت
و حلیمه را بشارت داد پس حلیمه غسل کرد و بانواع طیب خود را معطر کرد
و جامهای فاخره پوشانید و با پدر خود عبد الله و شوهر خود بکر بن سعد بخدمت
عبد المطلب شتافتند و چون عبد المطلب حلیمه بخانه امنه آورد و حضرت
رسول را در دامن او گذاشت حلیمه پستان چپ خود را برای آنحضرت بیرون
بیرون آورد آنحضرت او را قبول نمود و بسوی پستان راست میل کرد و چون
پستان راست او خشک بود و هرگز طفلی شیر نخورده بود مضایقه میکرد
میترسید که مبادا آنحضرت چون در پستان راست شیر نیابد به پستان چپ
میل نفرماید و او مبالغه مینمود در دادن پستان چپ و حضرت اضطراب
میفرمود در گرفتن پستان راست تا آنکه حلیمه گفت ایفرزند پاک پستان راست
نمیدانی که خشک است و شیر ندارد و چون پستان این را بصاحب سعادت در دهن
گرفت و مکید از برکت دهان مبارکش چندان شیر جاری شد که از کنار دهان آنحضرت
میریخت پس حلیمه متعجب گردید و گفت بسی عجیب است امر تو ایفرزند من سوگند
میخورم بحق خداوند آسمان و زمین که دوازده فرزندان را از پستان چپ
شیر داده ام و یکقطره شیر از پستان راست من نچشیده اند و اکنون از
برکت تو شیر از آن میریزد پس عبد المطلب بسیار شاد شد و گفت ای حلیمه
اگر تو راضی میشوی من قصری پهلوی قصر خود برای تو خالی میکنم و ترا در آنجا ساکن

بیکردانم و در هر ماه هزار درهم سفید و یکدست جامه رومی و هر روز ده من از نان سفید و گوشت پاکیزه بتو عطا میکنم چون عبد المطلب یافت که ایشان از ماندن کراهت دارند گفت ای حلیمه فرزند خود را بتو می سپارم بدو شرط اول آنکه در تعظیم و اکرام او تقصیر ننمائی و بپوسته او را در پهلوی خود بخوابانی و دست چپ در زیر سر او گذاری و دست راست را در گردن او درآوری و از وی غافل نگردی حلیمه گفت که بحق پروردگار آسمان سوگند یاد میکنم که از وقتی که نظرم بر او افتاد محبت او در دلم چندان جا کرده است که در اکرام محتاج بسفارش نیستم عبد المطلب گفت دوم آنکه در هر جمعه او را نزد من بیاوری که من تاب مفارقت او ندارم حلیمه گفت چنین خواهم کرد انشاء الله تعالی پس عبد المطلب امر کرد که سر مبارک آنحضرت را شستند و جامهای فاخر بر او پوشانیدند و آنحضرت را برداشت و بحلیمه گفت که بیا با من نزد کعبه تا او را بتو تسلیم کنم و چون نزد کعبه آمدند آنحضرت را هفت شوط دور کعبه طواف فرمود و خدا را بحلیمه گواه گرفت و آنحضرت را تسلیم او نمود و چهار هزار درهم سفید باو داد با ده جامه فاخر از جامهای خود و چهار کنیز رومی باو بخشید و حلیمهای بنی را با خلعت پوشانید و تا بیرون کعبه مشایعت ایشان نمود و چون حلیمه داخل قبیله بنی سعد شد روی آنحضرت را گشود و نوری از روی او بر آسمان ساطع شد که زمین و آسمان را روشن کرد و چون اهل قبیله آن احوال جلیله را مشاهده کردند خورد و بزرگ و پیر و جوان ایشان همگی بسوی حلیمه شتافتند و او را بآن کرامت

کبری بهشت گفتند و محبت آنحضرت چندان در دل ایشان جا کرد که آن سرو
را از دست یکدیگر میربودند حلیمه گفت که هرگز بول و غایط آنحضرت را نشستم
و بوی بد هرگز نشنیدم و اگر فضله از وجدا میشد بوی مشک و عنبر و کافور
از آن می‌شنیدم و زمین او را فرو میبرد و کسی نمیدید و چون دو ماه از عمر
شریفش گذشت در روز پنجشنبه حلیمه بوقت مخصوص آنحضرت آمد و منتظر بود
همین که از خواب بیدار شود آنحضرت را بشوید و زینت کند و بسوی عبد المطلب
بیاورد پس بسیار دیر شد بیرون آمدن آنحضرت و جرأت نکرد که داخل خیمه شود
تا چهار ساعت از روز گذشت پس آنحضرت از خیمه بیرون خرامید و چون
نظر کرد بسوی آنحضرت دید که سر مبارکش را شسته و موهای مبارکش را شانه
کرده اند و انواع جامهای از سندس و استبرق براو پوشانیده اند پس از
مشاهده آن باحوال متعجب شد و گفت ای فرزند این جامهای فاخر
و زینتهای مشکبار از کجا برای تو تحصیل شد فرمود که ربی ما در جامها از بهشت
آوردند و ملائکه مرا زینت کردند پس چون آنحضرت را نزد جد بزرگوار آورد و
القصه را بعبد المطلب نقل کرد گفت ای حلیمه که این امور غریبه را که مشاهده نمودی
بدیگری نقل مکن و هزار درهم و دویست رخت و یک کنیزک و به حلیمه بخشید و چون
پانزده ماه از عمر شریفش گذشت هر که او را مشاهده مینمود گمان میکرد که پنج ساله
است و چون حلیمه آنحضرت را بقبیله خود برد بیست و دو گوسفند و دو شتر

بهم رسانیده بودند از برکت آنحضرت و چون نزدیک شد که از عمر شریفش دو سال
تمام شود پسرهای حلیمه از چرانیدن گوسفندان محزون برگشتند و گفتند ای مادر
امروز گرگی آمد و دو گوسفند از گله ما برد حلیمه گفت که خدا عوض بدهد و چون
حضرت رسول سخنان ایشان را شنید گفت آزرده مباشید که فردا من
گوسفندان شما را از گرگ پس میگیرم انشاء الله حمزه پسر بزرگ حلیمه گفت عجب است از تو
ای برادر که در روز گذشته گرگ گوسفندها را برده است و تو فردا از برای ما
پس میگیری حضرت فرمود که اینها در جنب قدرت خدا سهل است و چون
صبح طالع شد حمزه با آنحضرت گفت که وفا بوعده خود میکنی گفت بلی ببر
مرا با نموضع که گرگ در آنجا گوسفندان ترا برده است تا من اینها را برگردانم پس
حمزه آنحضرت را بر دوش خود سوار کرد و چون با نموضع رسید گفت
در همین مکان گرگ گوسفندان ما را برده است پس آنحضرت از دوش او بزیر آمده
بسجده افتاد و گفت ای اله من و مولای من میدانی حق حلیمه را بر من و
گرگی بر گوسفندان من تعدی کرده است پس سوال میکنیم از تو که گرگ را امر نمائی
که گوسفندان او را برگرداند پس در همان ساعت گرگ مرد و گوسفندان را حاضر
کرد انید و سببش آن بود که چون گرگ گوسفندان را برد هاتفی او را ندا کرد که
ای گرگ بترس از عقوبت الهی و این دو گوسفند را حفظ نما تا بسوی بهترین
پیغمبران محمد بن عبد الله اینها را برگردانی پس گرگ در پای آنحضرت افتاد و

دبا مرخدا بسخن آمد و گفت ای سرور پیغمبران مرا معذور دار که من ندانستم
که این گوسفندان از تو نیست پس حمزه گفت ای محمد چه بسیار عجیبست کارها بتو پس
چون دو سال از عمر شریف آنحضرت تمام شد روزی با حلیمه گفت که ایما در میخواهم امروز
با برادران خود بصحرا روم و ایشان را بر گوسفندان چرانیدن بازی کنم و در کوه
و صحرا نظر کنم و از مصنوعات الهی عبرت بگیرم و مضارع ایشان زاید انم حلیمه گفت ای
فرزند بسیار میخواهی رفتن را گفت بلی چون دید که آنحضرت مر بسیار رغبت بسوی
رفتن صحرا جامهای نیکو بر آنحضرت پوشانید و نعلین در پای آنحضرت بست
و طعمه نفیس برای آنحضرت همراه کرد و فرزندان خود را در محافظت و خدمات
آنجناب وصلت بسیار نمود و آنحضرت را با ایشان فرستاد و چون بیدمیا قدم
در صحرا نهاد و کوه و دشت از نور جمال آن خورشید فلک رسالت روشن شد و هر
سنگ و کلوخ که بگذشت باواز بلند او را ندا میکردند که اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ
یَا مُحَمَّدُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا اَحْمَدُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا حَامِدُ
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا مَحْمُودُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا صَاحِبَ الْقَوْلِ
الْعَدْلِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ خوشا حال کسیکه بتو
ایمان آورد و عذاب الهی برای کسی است که بتو کافر گردد و یاره کند
بر تو تکلیف از آنچه نزد پروردگار خود خواهی آورد و آنحضرت جواب سلام
ایشان میگفت و میگذشت و هر ساعت فرزندان حلیمه امری چند از غرایب

مشاهده کردند که حیرت ایشان زیاده میشد تا آنکه آفتاب بلند شد و آنحضرت از
حرارت آفتاب متاذی شد پس حق تعالی وحی نمود بسوی ملکی که اورا اسمعیل
میگویند که ابر سفیدی بر سر آنحضرت بگستر که سایه بان سید پیغمبران باشد
پس در همان ساعت ابری بر بالای سر آنحضرت پیدا شد و مانند مشک از آن آب
میریخت و یکقطره بآنحضرت میریخت میدیدند و خانها از سیلاب جاری میشد و بر
سر راه آنحضرت گل بود و از آن ابر باران زعفران و مشک میبارید و کوه
و دشت را برای آن سرور معطر میساخت و در آن صحرا درخت خرمای خشکی بود
که سالها بود که خشک شده بود و برکمانش ریخته بود چون حضرت بآن درخت
رسید دست مبارک را بآن گذاشت که استراحتی بفرماید ناگاه آن درخت باطراوت آمد
و سبز شد و برگ برآورد و خلال سبز و رطب زرد و سرخ برای ضیافت آنحضرت
فرو ریخت پس سید ابرار ساعتی در زیر آن درخت قرار گرفت و با برادران خود سخن
میگفت ناگاه نظر مبارکش بر چمن سبزی افتاد که بانواع گلها و ریاحین آراسته
بود پس گفت ای برادران میخواهم بسر این چمن بروم و صنایع الهی را مشاهده
نمایم برادران گفتند ما در خدمت تو می آییم حضرت فرمود که شما باعمال خود مشغول
باشید که من تنها میروم و اگر خدا خواهد بزودی بسوی شما مراجعت مینمایم
گفتند که برو و لیکن بزودی باز آی پس آن نونهال گلشن انبیا در آن
چمن دلگشا سیرکنان میخرامید و در بدایع صنایع ربانی بتأمل و تفکر نظر می نمود تا آنکه

بکوه عظیمی رسید وراهی نداشت که کسی بران تواند برآمد و چون خاطر مبارکش
متعلق بود که بالای کوه سیر نماید اسمعائیل بر کوه صدائی زد که کوه بلرزید و گفت
ای کوه بهترین پیغمبران بکوه تو میخواهد که بر تو برآید برای آن خاضع شو پس
آنکوه چندان فروریخت و فروتنی نزدان معدن وقار و شکوه نمود که آنحضرت
پای مبارک بران گذاشت و بالا رفت و چون آنطرف کوه را مشاهده نمود
نیکوتر از اینطرف دید خواست که بآنطرف فرود آید در آنطرف کوه مار و عقرب
بسیار بودند در غایت عظمت که کسی از بیم آنها در آن وادی عبور نمیتوانست نمود
پس اسمعائیل ندا داد ایشان را که ای گروه حیات و عقارب خود را در سوراخها
و در زیر سنگها پنهان کنید که سید اولین و آخرین شما را نه بیند و چون همه پنهان
شدند آنحضرت از کوه بزیر آمد پس چشمه آبی دید در غایت سردی از عسل شیرین تر
و از مسکه نرم تر پس از آن آب تناول فرمود و لحظه در کنار آن چشمه استراحت
نمود پس در آن وقت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل فرود آمدند و دور
آنحضرت نشستند پس جبرئیل گفت اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا مُحَمَّدُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ
یَا اَحْمَدُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا حَامِدُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا مَحْمُودُ
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا طٰه اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا اَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ اَلسَّلَامُ
عَلَیْکَ یَا اَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا طَابَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ
یَا سَیِّدُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا فَارَقْلِیطَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا طٰسٓ السلا

عَلَيْكَ يا طه السَّلامُ عَلَيْكَ يا شمس الدُّنيا السَّلامُ عليكَ يا
قمر الآخرة السَّلامُ عليكَ يا نور الدنيا و الآخرة السلام عليك
يا شمس القيامة السلام عليك يا شفيع المذنبين السَّلامُ يا خاتم
النبيين بسیار سلام گفت و مناقب آنجناب را بسیار بیان کرد و گفت خوشا
حال کسیکه بتو ایمان آورد و بدا حال کسیکه بتو کافر گردد و یا قبول نکند از تو یک حرف
از آنچه از جانب پروردگار خواهی آورد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب سلام
ایشان گفت و فرمود که کیستید شما گفتند ما ایم بندگان خدا و بر دور آنحضرت
نشستند پس از جبرئیل پرسید که نام تو چیست گفت عبدالله و از میکائیل پرسید
که چه نام داری گفت عبدالله و از اسرافیل پرسید که نامت چیست گفت عبدالجبار
و از دردائیل نامش را پرسید گفت عبدالرحمن پس آنحضرت فرمود که ما همه بندگان
خدا ایم و با جبرئیل طشتی بود از یاقوت سرخ و میکائیل ابریقی بود از یاقوته سبز و لبریز
مملو بود از آب بهشت پس جبرئیل نزدیک آمد و دهان خود را بر دهان آنحضرت گذاشت
و تا سه ساعت اسرار خالق انس و جان را بر دهان آن معدن علم و ایمان
میدمید پس گفت که ای محمد بفهم و یاد بگیر آنچه را بیان کردم فرمود که بلی انشاء الله تع
و مملو گردانید آنحضرت را از علم و بیان و حکمت و برهان و حق تعالی نور زردی
آن فلک خورشید نبوت را مضاعف و هفت برابر مضاعف گردانید و بمرتبه رسید
که هیچکس را تاب آن نبود که دیده بر روی انور آن سرور نظر کند پس جبرئیل

گفت که مترس ای محمد ص فرمود که اگر از غیر پروردگار خود نیز بترسم عظمت و جلال
او را ندانسته خواهم بود پس جبرئیل بسوی میکائیل نظر کرد و گفت سزاوار است
مر پروردگار مرا اینکه حمد نمود مثل این شخص را حبیب خود و گردانید سید اولاد
آدم بعد از آن جبرئیل خوابانید رسول خدا را بپشت و لباس آنحضرت دور نمود آنجناب
فرمود که ای جبرئیل چه میکنی گفت باکی نیست بر تو و نمیکنم مگر آنچه خیر است از
برای تو پس بال خود شکم آنحضرت بشکافت و از میان دل حقایق منزلش
نکته سیاهی بیرون آورد و آن دل را باب بهشت شست و میکائیل میریخت
پس منادی از آسمان ندا کرد که ای جبرئیل مفشار دل محمد م را که در دخو
او را لیکن بشو از پرهای هم خود پس جبرئیل از پرهای نرم خود بشست دل محمد م را
و در سینه اش گذاشت منقولست که روزی از آنحضرت پرسیدند که جبرئیل
دل ترا از چه چیز شست فرمود که از شک و شبهها و فتنهها از کفر پس مر بستی
که من هرگز کافر نبودم و پیغمبر بودم در وقتی که روح آدم هنوز در بدنش
تعلق نگرفته بود پس اسرافیل مهری بیرون آورد که در دو سطر نوشته بود
لا اله الا الله محمد ص رسول الله پس مهر را در میان دو کتف آنحضرت
گذاشت تا نقش گرفت و بروایت دیگر بر دل او گذاشت تا پر از نور گردید
از نور آن جهان روشن شد پس عزرائیل سر آن سرور را در دامن خود گرفت
و آنحضرت بخواب رفت پس در خواب دید که از سرش درخت عظیمی روئید

وبسوی آسمان بلند گردیده و شاخهایش تومند شده و از هر شاخ شاخها پدید آمدند
و در زیر درخت گیاه بسیار دید که وصف نتوان کرد پس منادی ندا کرد آنحضرت را
که ای محمد این درخت توئی و شاخهای این اهلبیت تواند و آنچه در زیر درخت است
محبان و دوستان تواند پس بشارت باد ترا ای محمد به پیغمبری عظیم و ریاست بزرگ
پس جبرئیل ترازوی بیرون آورد که هر کفه آن در گشادگی مانند مابین آسمان و زمین
بود پس آنحضرت را در یک پله ترازو و دیگر صد کس از اصحاب آنحضرت پس آنحضرت
زور نهاد زیاده آمد بعد از آن هزار کس را از خواص است آنحضرت در آن پله نهاد
و آنحضرت زیاده آمد بعد از آن چهار هزار کس دران پله نهاد باز آنحضرت سنگین بود
بعد از آن نصف امت را در آن پله نهاد و باز حضرت سنگین تر آمد پس تمام
امت را با جمیع پیغمبران و اوصیا و ملائکه و کوه ها و دریا ها و بیابانها و درختان و سایر
مخلوقات الهی همگی دران پله گذاشت با آنحضرت برابر نشدند و زیاده آمد آنحضرت
بر همه کس پس دانستند که آنحضرت بهترین آفریدگانست و همه این احوال را در میان
خواب و بیداری مشاهده می نمود پس جبرئیل گفت خوشا حال تو و طوبی از برای امت تو
و امت تو درست و شمار است بازگشت نیکو و وای بر کسیکه بتو کافر گردد
پس ملائکه باسمان برگشتند و چون مدتی گذشت و آنحضرت مراجعت نمود
و اولاد حلیمه بسیار گشتند و آنحضرت را نیافتند برگشتند بسوی حلیمه والعضه
نایله را یاد گفتند پس حلیمه در میان قبیله خود صدا بشیون بلند کرد و آواز کم شدن

آنحضرت میان بنی سعد که قبیلهٔ حلیمه بودند افتاد و قَامَت وَمَزقت اثوابها وخدشت
وَجهِهَا ونتفت شعرها پس حلیمه برخواست و جامه بر تن چاک کرد و روی خود را خراشید
و موی سر خود را کندن آغاز کرد وهُوَ يَعدُ فِي البَرَارِي وَالمغَانِ وَالقفاها
فيه الفكم وَالشوك يَدخلُ فِي رجليهَا وَالدم يسيل منهَا واو بانجان
پا برهنه در تفحص آنحضرت در صحرا و دشت میدوید و خار بسیار در پای او میخلید و خون
از پای او بیرون می آمد وَهي تنادي وَا وَلداه وَا قرة عيناه وَا ثمرة فواداه
واو بانحالت با واز بلند ندا میکرد که ای ولد من و ای روشنی چشم من و ای میوهٔ دل
من کجایی و زنان بنی سعد بموافقت حلیمه سرهای خود را برهنه کرده رخسارهای خود را
میخراشیدند و حلیمه از تنهایی گاهی می نشست و گاهی برمیخواست و مرد و پیر و جوان و بنده
و آزاد که در قبیلهٔ او بودند سراسیمه بطلب آنحضرت دویدند و عبد الله با قبیله سوار شد
و سوگند یاد کرد که اگر محمد را نیابم تمت تیر بکشم و احدی از قبیلهٔ بنی سعد و غطفان را بر روی
زمین نگذارم و چون حلیمه در آن بیابان اثری از آنحضرت نیافت با نحال با زنان قبیلهٔ خود
جانب مکه شتافت و هرگاه داخل مکه شد دید که حضرت عبد المطلب با و سایر قریش و
بنی هاشم نزدیک در خانه نشسته اند پس هرگاه عبد المطلب حلیمه را بانحالت مشاهده نمود
و اعضای آنحضرت بلرزه در آمدند و از حقیقت حال سوال نمود فَقَالَت حَلِيمَة
اعلم ان محمدًا افتقدناه منذ امس وَقد تفرق سَعدَ فِي طَلَبِهِ
پس جواب داد حلیمه که بدانکه محمد از دیروز گم کرده ایم و تحقیق که آل سعد متفرق شده اند

المطلب و قال فغشی علیه ساعة ثم افاق و قال کلمة لا یخذل
قائلها لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم راوی گوید که پس
حضرت عبد المطلب ساعتی بیهوش شدند چون بافاقه آمدند گفتند لا حول و
لا قوة الا بالله العلی العظیم بعد از ان بغلام فرمودند که اسپ و
شمشیر و زره مرا حاضر کن پس برخواست و بر بام کعبه رفت و فریاد زد که ای
ال غالب وای ال غدبان وای ال فهر وای ال نزار وای ال کنانه وای ال مضر وای
ال مالک حاضر شوید پس جمیع بطون عرب و روسای بنی هاشم جمع شدند و گفتند چه
واقع شده است ای سید ما گفت که محمد دو روز است که پیدا نیست سوار شوید و اسلحه
برخود راست نمایید فرکب ذلک الیوم مع عبد المطلب عشرة الاف
رجل فبکی الخلق کلهم رحمة لعبد المطلب و قامت الصیحة
و البکاء فی کل جانب حتی المخدرات خرجن من السوء
مرافقة لعبد المطلب مع القوم الی حی بنی سعد سائر الاطراف
پس سوار شدند و ان روز با عبد المطلب ده هزار مرد پس جمیع مردم بر حالت
عبد المطلب بگریستند و آواز گریه و زاری از هر جانب بلند شد حتی جمیع زنان
بنی هاشم از خانه ها بر آمدند و بموافقت عبد المطلب بسوی قبیله بنی سعد و دیگر
اطراف روان شدند و حضرت عبد المطلب با گروهی از اشراف بجانب قبیله بنی
عبد الله روانه شدند و سوگند یاد نمود که اگر محمد را نیابم بمکه روم و هر مرد و زن

یهودی و هرکرا فهم دانم بعداوت آنحضرت مخصیم آمد از رسانم و اصل کردم

و چون ابو مسعود ثقفی و ورقه بن نوفل و عقیل بن ابی وقاص از جانب این بسوی

مکه می آمدند گذار ایشان بران وادی افتاد که رسولخدا در انجا فرود آمده بود

و دران وادی نظر ایشان بر درختی افتاد ورقه گفت که من بسی مرتبه

ازین وادی عبور نموده ام و درانجا درختی ندیده ام عقیل گفت

که راست میگوئی بیا نزدیک درخت برویم شاید بر سر این امر غریب مطلع

گردیم چون نزدیک درخت رسیدند طفل در پای درخت مشاهده کردند که

آفتاب از تاب رنگ او سوخته و حلقه بندگی او در گوش کشیده

است پس بعضی گفتند که این از جن خواهد بود و بعضی گفتند که

این نور و ضیا جن را کی رواست البته ملکی خواهد بود که بصورت بشر

مصور گردیده است پس ابو مسعود گفت کیستی ای پسر که ما را حیران حسن

و جمال خود گردانیده ای از جنی یا انس فرمود که از جن نیستم از فرزندان

آدمم پرسید که چه نام داری فرمود که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب

بن هاشم بن عبد مناف ابو مسعود گفت تو فرزند زاده عبد المطلبی

چگونه باین مکان مانده فرمود که بهدایت الهی باین صحرا رسیده ام

پس مسعود فرود آمد و گفت ای دیده میخواهی ترا بجدت عبد المطلب

برسانم فرمود که بلی ابو مسعود آنحضرت را در پیش خود گرفت و

و بجانب مکه روان شدند و چون نزدیک قبیله بنی اسد رسیدند عبد المطلب
در همان ساعت بآن قبیله رسیده بود پس حضرت رسول فرمود که این
عبد المطلب است که بطلب من آمده است ایشان گفتند که ما کسی را نمی بینیم
فرمود که بعد از زمانی خواهید دید چون نزدیک رسیدند نظر عبد المطلب
بر آن خورشید اوج صورت آفتاد خود را از اسپ انداخت آنحضرت را در بر
گرفت و گفت کجا بودی ای نور دیده من و الله که اگر ترا نمی یافتم کافی
را در مکه زنده نمیگذاشتم پس آنحضرت آنچه گذشته بود از الطاف یزدانی
برای آن محرم ربانی نقل فرمود عبد المطلب شاد شد و آنحضرت را بمکه آورد
ابو مسعود را پنجاه ناقه و عقیل را شصت ناقه بخشید و حلیمه را طلبید و نوازشها
نمود و به حلیمه ده هزار مثقال طلا و ده هزار درهم عطا فرمود و بشوهرش
زر بیحساب داد و بفرزندان حلیمه را دو صد ناقه بخشید و از ایشان عهد طلبید
که بعد از این نور دیده را از نظر خود دور نگردانم موعظه و نصایح که متکفل
احوال جناب سید المرسلین در روز جمعه سیزدهم جمادی الاول [illegible] خوانده شد از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که چون بیست و دو ماه از ولادت
آنحضرت گذشت رمد در دیده های انورش بهم رسید عبد المطلب با ابو طالب
گفت ببر پسر برادر خود را بسوی طبیب راهبی که در جحفه میباشد پس ابو طالب
آنحضرت را در سبد نهاد می گذاشت و پای صومعه آن راهب آورد و صدا

و راهب دید که در صومعه را نور فرا گرفته و صدای بال ملایکه بگوشش رسید پس سر از صومعه
بیرون کرد و گفت کیستی تو گفت منم ابوطالب پسر عبد المطلب پسر برادر خود را آورده ام
که دیده او را دوا کنی گفت که در کجاست گفت در میان این سبد است و او را از آفتاب
پوشیده ام راهب گفت بیار تا او را ببینم چون جامه را از روی سبد برداشت نوری
ساطع شد که ترسید و گفت بپوشان او را و سر خود را داخل صومعه کرد و گفت گواهی
میدهم بوحدانیت خدا و گواهی میدهم که توی پیغمبر خدا حقا حقا و توی آنکه ترا بشارت
داده است در توریت و انجیل بر زبان موسی و عیسی پس بار دیگر شهادت گفت و سر از صومعه
بیرون کرد و گفت ای فرزند عبد المطلب او را که باکی نیست پس ابوطالب گفت
ای راهب گفت شأن پسر برادر تو بزرگتر است از آنچه شنیدی و تو یاری او خواهی کرد
و دفع ضرر دشمنان از او خواهی نمود چون ابوطالب نزد عبد المطلب آمد و سخنان راهب
را نقل کرد عبد المطلب گفت خاموش باش مگذار که کسی این سخنان را از تو بشنود
و الله که محمد از دنیا نرود تا پادشاه عرب و عجم گردد و چون هنگام وفات حضرت
عبد المطلب شد آنحضرت را بابوطالب وصیت نمود و مبالغه بسیار در اکرام و محافظت
آنحضرت نمود و برحمت الهی منتقل گردید و ابوطالب و فاطمه بنت اسد آنحضرت را بر
اولاد خود اختیار مینمودند و آنچه حق خدمت و سعی بود برای او بعمل می آوردند و ابن
بویه علیه الرحمه بسند خود از حضرت ابوطالب روایت کرده است که در سال هشتم
ولادت رسول خدا اراده تجارت نمودم بجانب شام و در آن وقت هوا در غایت